

ملاحظات در باره مباحث ادبیات حماسی و اساطیری در تاریخ جامع ایران

سجاد آیدنلو*

نیز دیگر آثار مستقل و تک نگاری های مربوط به تاریخ ایران باشد ضمن این که البته در تاریخ جامع ایران، فصول فراوان و بسیار متنوعی هست که در مجموعه تاریخ ایران کمریج وجود ندارد. این که آیا چنین انتظاری در تدوین تاریخ جامع ایران برآورده شده یا خیر؟ و نیز محتوا و روش علمی تألیف و تحریر بخش های پر شمار آن در چه مایه و پایه ای است؟ قطعاً نیازمند بررسی ها و اظهار نظر های دقیق محققان و متخصصان هر فصل و موضوع است و این نکته بسیار مهمی است که هم در پیشگفتار دکتر صادق سجادی بر آن تأکید و تصریح شده است^۱ و هم شماری از دانشمندان در سخنرانی های خویش در مراسم رونمایی این مجموعه بدان اشاره کرده اند.^۲

نگارنده آرزو دارد که به رغم سنت غالب در محیط ها و محافل علمی ایران - که

در باره چنین آثاری به اظهار نظر های شفاهی و کلی (ردّ یا تأیید مطلق!) بسنده می شود - متخصصان هر یک از فصول و ادوار تاریخ جامع ایران آن بخش ها را با سخت گیری و باریک بینی علمی، بررسی و نتیجه نظریات خویش را به صورت مکتوب منتشر کنند تا موارد پذیرفته شده، در ذیل ها و مستدرکاتی که در آینده برای این کار بزرگ تهیه خواهد شد، در نظر گرفته شود همچنان که مثلاً روان شاد دکتر عبدالحسین زرّین کوب بعد از چاپ جلد پنجم تاریخ ایران کمریج نقدی پنجاه صفحه ای در باره آن نوشتند.^۳

خوانندگان و بررسی کنندگان / منتقدان تاریخ جامع ایران هنگام مطالعه و بررسی این مجموعه بزرگ حتماً باید به دو نکته مهم توجه داشته باشند. یکی، فاصله زمانی میان تحریر و تحویل مطالب برخی فصول تا انتشار آن ها که بعضاً بیش از ده سال بوده و از این روی ممکن است در بعضی بخش ها نظریات جدید تر ده سال اخیر دیده نشود. دوم، امکانات فعلی و موجود برای تدوین چنین مجموعه ای؛ بدین معنی که برخلاف زمان تألیف تاریخ ایران کمریج که در برخی حوزه های تخصصی محققان نامداری مانند دیا کونف، بیوار، شوارتس، گرشویچ، بیکرمان، امریک، دومناش، کربن، مادلونگ، گرابر، گری، سیوری، دکتر زرّین کوب، دکتر صفا، دکتر یارشاطر، دکتر نصر و... زنده یاد میانسال بودند و فصولی از این مجموعه را نوشتند، امروز شمار بسیاری از آن ها متأسفانه یاد گذشته اند و یا کهنسال و بیمار هستند لذا در بعضی زمینه ها متخصص برجسته در ایران و بیرون از ایران وجود ندارد و ناگزیر در حد امکان کوشیده شده از «خیر الموجودین» استفاده شود.

تاریخ جامع ایران، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، سرویراستاران دوره ایران باستان: حسن رضایی باغ پیدی - محمود جعفری دهقی، سرویراستار دوره اسلامی: صادق سجادی. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۲۰۱۳۹۳. ج. شصت و دو + ۱۷۳۷۵ ص. ۱۷۰۰۰۰۰۰ ریال.

تا پیش از انتشار مجموعه بیست جلدی تاریخ جامع ایران، تاریخ ایران کمریج/ کمریج که به سرپرستی و همت دانشگاه کمریج/ کمریج انگلستان در فاصله سال های (۱۹۶۸ - ۱۹۹۱ م) در هفت جلد و به قلم حدود صد نفر از محققان ایران شناس منتشر شده، جامع ترین و معروف ترین مجموعه تحقیقی

در باره تاریخ ایران بوده است.^۱ تاریخ جامع بیست جلدی ایران که پیشنهاد و بررسی طرح تدوین آن تا تألیف و انتشارش از سال ۱۳۸۱ تا خرداد ۱۳۹۴ طول کشیده، گفتارهای متعدد و متنوعی را از دوره پیش آریایی تا پایان سلسله قاجار شامل می شود. در تألیف فصول مختلف این مجموعه بزرگ ۱۶۶ نفر از پژوهشگران و متخصصان ایرانی و غیر ایرانی همکاری کرده اند^۲ که سرویراستاری مجلدات مربوط به ایران پیش از اسلام (ج ۱-۵) بر عهده دکتر حسن رضایی باغ پیدی و سپس دکتر محمود جعفری دهقی بوده است و دکتر صادق سجادی هم سرویراستاری مجلدات ایران پس از اسلام (ج ۶-۲۰) آن را عهده دار بوده اند. زحمات و کوشش های آقای کاظم موسوی بجنوردی، رئیس مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، مشاوران این

مجموعه (مرحوم استاد ایرج افشار، شادروان استاد شرف الدین خراسانی، زنده یاد دکتر عنایت الله رضا، دکتر سید جواد طباطبایی و دکتر فتح الله مجتبابی)، سرویراستاران مجموعه، اعضای شورای عالی علمی مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی و همه مولفان بخش های گوناگون این اثر سترگ و ارزشمند، سزوار هزاران سپاس و آفرین است و بی گمان این مجموعه مفصل یکی از آثار ماندگار و کم مانند تاریخ مطالعات و تحقیقات ایرانی خواهد بود.

با توجه به حجم و تفصیل مجموعه تاریخ جامع ایران (۲۰ ج و تقریباً ۱۷۵۰ ص) و فاصله ای که بین تألیف و انتشار آن با تاریخ ایران کمریج هست، نخستین و بدیهی ترین انتظار از این مجموعه بیست جلدی این است که مباحث آن جدیدتر، دقیق تر و مستندتر از گفتارهای مشابه یا تقریباً مشابه در تاریخ ایران کمریج و

تاریخ جامع ایران

نگارنده بنا بر حوزه علاقه و مطالعات خویش که شاهنامه و ادب حماسی - اساطیری ایران است وی این که در این حوزه داعیه تحقیق و تخصص داشته باشد، فصول مربوط به این موضوع را در مجموعه تاریخ جامع ایران بررسی کرده است که در این مقاله ضمن احترام کامل به دانش و کوشش مولفان این بخش ها، نکات و پیشنهادهایی را درباره برخی مطالب آن ها تقدیم می کند. در تاریخ جامع ایران، شش فصل درباره مسائل حماسی و اساطیری ایران است که به ترتیب ذکر می شود: ۱. «اشکانیان در حماسه ملی»، نوشته دکتر ابوالفضل خطیبی، ج ۲، صص ۳۷۱-۴۲۰. ۲. «ساسانیان در تاریخ ملی ایران»، نوشته دکتر ابوالفضل خطیبی، ج ۲، صص ۶۲۱-۶۳۵. ۳. «تاریخ اساطیری ایران»، نوشته دکتر ژاله آموزگار، ج ۲، صص ۶۶۵-۷۷۱. ۴. «ادبیات شفاهی ایران باستان»، نوشته دکتر زهره زرناس، ج ۵، صص ۶۳۹-۶۷۴. ۵. «خدای نامه»، نوشته دکتر ابوالفضل خطیبی، ج ۵، صص ۶۷۵-۷۰۳. ۶. «ادبیات حماسی ایران در عهد غزنویان»، نوشته دکتر محمود امیدسالار، ج ۱، صص ۲۴۷-۴۹۹.

خوشبختانه نویسندگان این بخش ها هر یک در حوزه تخصص خویش از پژوهندگان صاحب نظر هستند و به ویژه مباحث مربوط به شاهنامه حاصل پژوهش و قلم دکتر ابوالفضل خطیبی و دکتر محمود امیدسالار است که هر دو از شاخص ترین شاهنامه شناسان کنونی جهان به شمار می روند و این بر اعتبار علمی - تخصصی مجموعه تاریخ جامع ایران در بخش شاهنامه و ادب حماسی افزوده است.

الف) «اشکانیان در حماسه ملی» (ج ۲، صص ۳۷۱-۴۲۰)

در این فصل پژوهش دقیق و مشروحی درباره چگونگی گزارش شاهنامه و منابع تاریخی فارسی و عربی از سلسله اشکانیان و سپس نمود برخی شخصیت ها و رویدادهای تاریخی این سلسله در بخش داستانی (حماسی - اساطیری) کیانیان شاهنامه صورت گرفته و جدول های فهرست پادشاهان اشکانی و مدت فرمانروایی آن ها از منابع مختلف داده شده است. درباره نحوه حضور اشکانیان در تاریخ ملی ایران خصوصاً در روایت شاهنامه، بیشتر در مقالات و کتاب های محققان مختلف مباحث گوناگونی مطرح شده که اهم آن ها مورد استفاده مولف این فصل نیز بوده است ولی باید به صراحت اذعان کرد که این بخش در مجلد دوم تاریخ جامع ایران، دقیق ترین و محققانه ترین جستاری است که تا امروز درباره این موضوع نوشته و منتشر شده است. به یکی دو نکته در این فصل اشاره می کنیم:

۱. نوشته اند «در شاهنامه پادشاهی اشکانیان ملوک الطوائف نامیده شده که ۲۸۳ سال به طول انجامید» (ج ۲، ص ۳۷۲). فرمانروایی ۲۸۳ ساله اشکانیان مدت زمانی است که در سرنویس این بخش در برخی نسخ شاهنامه آمده است و چون موضوع سرنویس های داستان ها و بخش های شاهنامه محل بحث و پرسش است که آیا همه از فردوسی است یا احیاناً نوشته و افزوده کاتبان؟ نمی توان به آن ها به عنوان سخن فردوسی و متن شاهنامه استناد قطعی کرد. گواه ضرورت این تردید هم این است که در دو دست نویس سن ژوزف (احتمالاً اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم) و لندن (۵۸۹۱ق) مدت فرمانروایی اشکانیان در سرنویس به جای ۲۸۳، دو بیست سال نوشته شده است. بر این اساس پیشنهاد می شود که به مستند نص روشن شاهنامه که گفته:

چو بر تختشان شاد بنشانند

ملوک طوائف همی خوانند

از این گونه بگذشت سالی دو بیست

نو گفتی که اندر زمین شاه نیست (۷۰/۳۴۳/۲ و ۷۱)

زمان حکومت اشکانیان طبق شاهنامه حدوداً دو بیست سال (سالی دو بیست) دانسته شود.

۲. مؤلف ارجمند پس از اشاره به نقش اژدها بر درفش رستم نوشته اند «همین نشان بر روی پرچم بهرام چوبین نیز که خود را از نژاد اشکانی می انگاشت بوده است... خالق مطلق نشان اژدها بر پرچم بهرام چوبین را با همین نشان بر روی

پرچم رستم مقایسه می کند اما به نظر می رسد نشان اژدها در پرچم هر دو بازتاب سنت اشکانیان باشد» (ج ۲، ص ۴۱۰). آنچه از شاهنامه بر می آید این است که درفش بهرام چوبین در واقع همان درفش اژدها پیکر رستم است که از سالیان دور به میراث مانده و هر مزد ساسانی آن را چونان رزم افزار/ وسیله موروثی و خوش شگون به جهان پهلوان خویش بهرام چوبینه می دهد^۸ از این روی نیازی نیست که نقش پرچم بهرام را تقلیدی از نشان درفش رستم بدانیم.

۳. در (ص ۴۰۰) این بخش به کتاب دیوان لغات الترک کاشغری (ج ۱، صص ۳۱۸ و ۳۸۸) ارجاع داده شده ولی ذکر مشخصات کتاب شناسی آن در فهرست منابع (ص ۴۱۸) فراموش شده است. مطالب مورد نظر در دیوان لغات الترک چاپ دکتر دبیرسیاقی در صفحات ۳۱۸ و ۵۷۲ آمده است لذا پیشنهاد می شود ضمن تغییر ارجاع به این صفحات، مشخصات کتاب شناختی آن نیز چنین داده شود: کاشغری، محمود بن حسین بن محمد؛ دیوان لغات الترک، ترجمه و تنظیم و ترتیب الفبایی: دکتر سید محمد دبیرسیاقی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵.

ب) «ساسانیان در تاریخ ملی ایران» (ج ۲، صص ۶۲۱-۶۳۵)

در این فصل پس از اشاره به تدوین خدای نامه - به عنوان مهم ترین منبع تاریخ ملی ایران - در روزگار ساسانیان و چگونگی آگاهی ساسانیان از سلسله هخامنشیان، ویژگی های اخبار شهریاران ساسانی در خدای نامه بررسی و در پایان نیز مهم ترین پادشاهان ساسانی در تاریخ ملی ایران معرفی شده است. با توجه به تفصیل روایات و رویدادهای عصر ساسانیان در شاهنامه به نظر می رسد که در تدوین این فصل، مؤلف ارجمند تا حدی به ایجاز گراییده و به طرح و بسط برخی موضوعات و مباحث نپرداخته اند. دو نکته جزئی درباره این بخش ذکر می کنیم:

۱. در (ج ۲، ص ۶۲۹) می خوانیم «بهرام گور... به هند می رود و در آنجا دلاوری های بسیار از خود به نمایش می گذارد از آن جمله کشتن پیل اژدها پیکر که مردم بسیار را به کام مرگ می کشاند». این مطلب به کتاب های تاریخ طبری، تاریخ ایرانین و عرب ها در زمان ساسانیان نولد که و شاهنامه چاپ مسکوار جاع داده شده است اما به روایت شاهنامه، بهرام گور در هند پیل نمی کشد و فقط با کرگدن و اژدها پیکار می کند (ر.ک: شاهنامه، ۵۶۴/۲-۵۶۸/۵۶۸-۲۰۷۸-۲۱۵۸) لذا ارجاع به شاهنامه باید حذف شود.

۲. پیشنهاد می شود در این فصل به اهمیت پاره ای آگاهی های بعضاً منحصر به فرد شاهنامه درباره شهریاران سلسله ساسانی پرداخته شود. از جمله مهم ترین این اخبار، یکی اشاره به تاریخ دقیق (روز و ماه) کشته شدن یزدگرد سوم ساسانی است که در شاهنامه روز سیم خرداد ماه است^۹ و غیر از شاهنامه گویا فقط در یک منبع دیگر (زیج المفرد محمد بن ایوب الحاسب از قرن پنجم) آن هم با تاریخی دیگر (اول دی ماه) آمده است.^{۱۰} اشاره مهم دیگر، تصریح دقیق به روز و ماه تاج گذاری چند پادشاه ساسانی است که در حدود جست و جوی های نگارنده ظاهراً ذکر آن ها تنها ویژه شاهنامه و از این نظر بسیار درخور توجه است. این اشارات عبارات است: تاج گذاری بهرام پنجم (گور) در روز هفدهم آذر ماه، بر تخت نشستن انوشیروان در بیستم خرداد ماه، تاج گذاری بهرام چوبین در یازدهم آذر ماه و جانشینی قباد (شیرویه) به جای خسرو پرویز در روز دی (هشتم، پانزدهم یا بیست و سوم) دی ماه.^{۱۱}

ج) «تاریخ اساطیری ایران» (ج ۲، صص ۶۶۵-۷۷۱)

در این فصل پس از طرح کلیاتی درباره اسطوره و اساطیر ایران، به معرفی اورمزد، امشاسپندان و ایزدان زرتشتی و سپس دیوان و اهریمنان در سنت مزدیسنی پرداخته شده. بعد گزارشی از نه هزار سال پایانی آفرینش در اساطیر ایرانی آمده که شامل این مباحث است: بر خورد اورمزد و اهریمن، خلقت مادی و پیش نمونه های زمینی، تازش اهریمن، گیومرث و نخستین زوج بشری، سلسله های پیشدادی و کیانی و شهریاران و نامدارترین یلان آن ها، زرتشت و موعودهای وی.

تقریباً همه مطالب و مباحث فصل «تاریخ اساطیری ایران» بیشتر در کتابی با همین نام (تاریخ اساطیری ایران، ژاله آموزگار، تهران، سمت، چاپ‌های مکرر) از مولف ارجمند این بخش آمده و چون چاپ نخست کتاب یاد شده در سال ۱۳۷۴ بوده است، مطالب و منابع جدید که در فاصله چاپ اول کتاب تا هنگام نگارش این بخش منتشر شده از نظر نویسنده محترم دور مانده است. البته همچنان که در مقدمه مقاله یادآوری شد بین تحریر و انتشار بعضی فصول تاریخ جامع ایران چند سال تأخیر هست ولیکن وجود منابعی با تاریخ انتشار ۱۳۸۴، ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ در فهرست مآخذ فصل مورد بحث نشان می‌دهد که میان چاپ اول کتاب تاریخ اساطیری ایران (۱۳۷۴) تا نگارش یا بازنگری فصل مذکور، ده تا سیزده سال فاصله بوده است و تحریر یا بازبینی فصل «تاریخ اساطیری ایران» برای مجموعه تاریخ جامع ایران چندان قدیمی (پیش از سال ۱۳۸۷) نیست. پیشنهادهایی درباره بعضی نکات و مطالب این فصل تقدیم می‌شود:

۱. نوشته‌اند «تاریخ روایی در کنار تاریخ واقعی شامل روایت‌های مربوط به اشخاص و مسائل تاریخی است و تاریخ اساطیری، تاریخی است بر مبنای باورهای اقوام که در آن اسطوره‌ها نقش عمده دارند» (ج ۲، ص ۶۶۶). تاریخ روایی یا ملی یا داستانی، تاریخی است که در عالم واقع روی نداده و مردمان باستانی و نیاکان ملل صاحب فرهنگ و تمدن می‌پنداشتند که اتفاق افتاده یا دوست می‌داشتند چنین رویدادهایی در گذشته آن‌ها وجود داشته باشد. این نوع تاریخ در قالب روایات اساطیری، حماسی و افسانه‌ای نمود می‌یابد و خواه ناخواه برخی حوادث و شخصیت‌های تاریخ واقعی نیز در آن وارد می‌شود. بر این اساس تاریخ روایی تفاوتی با تاریخ اساطیری ندارد و پیشنهاد می‌شود: الف) میان این دو گونه تاریخ (روایی و اساطیری) تفکیک ایجاد نشود. ب) برای جامعیت و دقت بیشتر، از تعبیر اصطلاح «تاریخ ملی و روایی» به جای «تاریخ اساطیری» استفاده شود زیرا تاریخ اساطیری تنها رویدادها، معتقدات و کسان صرفاً اساطیری را به ذهن متداعی می‌کند اما در تاریخ ملی و روایی در کنار گزارش‌های اساطیری، از روایات و شخصیت‌های حماسی و افسانه‌ای هم یاد می‌شود چنان که در فصل «تاریخ اساطیری ایران» هم این گونه است. ج) چون صیغه غالب در تاریخ روایی یا ملی با اشخاص و وقایع حماسی - اساطیری است، این جمله که «تاریخ روایی در کنار تاریخ واقعی شامل روایت‌های مربوط به اشخاص و مسائل تاریخی است» تغییر یابد و تفاوت تاریخ روایی و واقعی روشن شود.

جامع‌ترین و محققانه‌ترین گزارشی که تا امروز از تاریخ ملی/روایی ایران نوشته شده، فصل «تاریخ ملی ایران» اثر دکتر احسان یارشاطر در جلد سوم مجموعه تاریخ ایران کمبریج (۱۹۸۳ م) است^{۱۲} و انتظار این بود که بخش مربوط به این موضوع در تاریخ جامع ایران پس از حدود سی سال، یا مفصل‌تر و روزآمدتر از آن مبحث چاپ شده در سی سال پیش باشد و یا از آن بسیار بهره گرفته باشد که این گونه نیست و حتی نام و مشخصات این گفتار عالمانه نیز در منابع فصل «تاریخ اساطیری ایران» دیده نمی‌شود.

۲. در این فصل به موضوعاتی مانند: خدایان هندوایرانی، آفرینش در اساطیر ایرانی، امشاسپندان و ایزدان و دیوان نیز پرداخته شده (ر.ک: صص ۶۷۵-۷۱۲) که دقیقاً در تعریف تاریخ ملی/روایی نمی‌گنجد و پیشنهاد می‌شود زیر عنوان/فصولی چون «باورهای اساطیری ایرانیان» طرح و بحث شود آن گونه که مثلاً فصلی به نام «باورهای هندو اروپاییان (آریاییان)» در جلد چهارم تاریخ جامع ایران (صص ۳۳۷-۳۵۷) به آن موضوع ویژه اختصاص داده شده. در تاریخ ایران دانشگاه کمبریج نیز به درستی مباحث مذکور در فصل جداگانه‌ای با نام «باورهای عامیانه و جهان‌نگری ایرانیان» (نوشته دکتر یارشاطر) آمده است. می‌افزاید که علاقه‌مندان می‌توانند تفصیل این مباحث را در بخشی از جلد نخست تاریخ کیش زرتشت مری بویس مطالعه کنند.^{۱۳}

۳. ضمن بحث از منابع اساطیر ایران، یتیمه الدهر ثعالبی هم از منابع عربی این موضوع معرفی شده که در کنار آثار تاریخی طبری، تاریخ بلعمی، مروج الذهب مسعودی، سنی ملوک الارض و الانبیا حمزه اصفهانی، تاریخ یعقوبی و

غر اخبار ثعالبی «مطالب با ارزش و قابل استفاده‌ای درباره روایت‌ها و سنت‌های باستانی به ویژه در دوره ساسانی به دست می‌دهد» (ج ۲، ص ۶۷۳). با این که بخش‌های سوم و چهارم کتاب یتیمه الدهر ثعالبی (تألیف ۳۸۴-۴۰۲ و ۴۰۷ ه.ق) «برای تاریخ و ادبیات ایران اهمیت مخصوص دارد»^{۱۴} آگاهی‌های آن درباره روایات حماسی - اساطیری و سنن باستانی ایرانی هرگز به اندازه‌ای نیست که در طراز آثاری مانند تاریخ طبری و غر ثعالبی و... تلقی شود لذا پیشنهاد می‌شود نام این کتاب از کنار سایر آثار حذف شود.

۴. در (ج ۲، ص ۶۷۳) می‌خوانیم «در شاهنامه می‌توان روایت‌های سینه به سینه حفظ شده و سنت‌های شفاهی را که از قول «دهقان» نقل می‌شود نیز ملاحظه کرد» این نظر در فصل «ادبیات شفاهی ایران باستان» (نوشته دکتر زهره زرناس) نیز تکرار شده که «فردوسی افزون بر روایات مکتوب خدای نامه از روایت‌های شفاهی نیز در تدوین شاهنامه بهره جسته است» (ج ۵، ص ۶۴۲).^{۱۵} استفاده فردوسی از منبع/منابع شفاهی و شنیداری، سخت مورد تردید است و به احتمال قریب به یقین تقریباً می‌توان اطمینان داشت که او از هیچ مآخذ شفاهی بهره نگرفته و فقط بر اساس مآخذ/مآخذ مکتوب کار کرده است.^{۱۶} آنچه بعضاً مستند شفاهی بودن برخی داستان‌های شاهنامه قرار گرفته، وجود تعبیراتی مانند: چنین گفت موبد، چه گفت آن سراینده دهقان پیر، شنودم که روزی گو پیلتن، ز بلبل شنیدم یکی داستان و... در بیان فردوسی به هنگام نقل روایات است ولی چنان که نشان داده و اثبات شده است این عبارات همه مربوط به منبع/منابع مکتوب فردوسی و نوشته مدوتان آن‌هاست که عیناً به سخن حکیم توس نیز راه یافته است نه این که خود فردوسی مستقیماً داستانی را از زبان موبد و دهقان و راوی شنیده و سروده باشد.^{۱۷} از این روی و به اعتبار نظر غالب و پذیرفته شده در حوزه شاهنامه‌شناسی، پیشنهاد می‌شود موضوع بهره‌گیری فردوسی از روایات و سنت شفاهی در هر سه فصل از تاریخ جامع ایران حذف شود.

۵. «منابع اساطیر ایران» در این جا چند گروه دسته‌بندی و معرفی شده است: الف) منابع هندی، ب) منابع اوستایی، ج) منابع مانوی، د) منابع پهلوی، ه) منابع عربی و فارسی، و) نگاره‌ها، ز) نوشته‌های تاریخ‌نگاران غیرایرانی (ر.ک: ج ۲، صص ۶۷۰-۶۷۴). پیشنهاد می‌شود دو مآخذ مهم دیگر هم در این باره افزوده و بحث شود. نخست روایات و دیوارنگارهای سغدی که محققان به شناسایی داستان‌های رستم و ضحاک و سیاوش و فرامرز در آن‌ها پرداخته و برخی را نیز با گزارش‌های اوستایی سنجیده و تطبیق داده‌اند.^{۱۸} دوم، طومارها و روایات نقلی که گرچه غالباً تاریخ تدوین مکتوب آن‌ها متأخر است، بعضی از آن‌ها سابقه شفاهی دیرینی دارد و از این جهت گاهی مشحون از داستان‌ها، اشارات، نکات و بن‌مایه‌های حماسی - اساطیری مهمی است که در پاره‌ای موارد منحصر به این گونه طومارها و گزارش‌هاست و در بازشناسی/سازی تاریخ ملی و روایات حماسی - اساطیری ایران بسیار مهم است که معمولاً به دلیل ماهیت شفاهی و عامیانه آن‌ها مورد غفلت محققان واقع شده است/می‌شود.^{۱۹}

۶. نوشته‌اند «لقب او [= هوشنگ] در اوستا نیز پَر داته است به معنی «نخستین کسی که (برای حکومت) تعیین شده» این واژه در پهلوی و فارسی به صورت پیشداد در می‌آید به معنی «نخستین کسی که قانون می‌آورد» (ج ۲، صص ۷۲۱ و ۷۲۲). معنای مذکور برای لقب اوستایی و پهلوی هوشنگ (پَر داته و پیشداد) تعبیر سنتی است و پس از آن معنای «نخستین آفریده» برای آن داده شده^{۲۰} که پیشنهاد می‌شود به عنوان جدیدترین و آخرین نظریه مطرح شود.

۷. در (ج ۲، ص ۷۲۴) می‌خوانیم «اورمزد به جمشید حلقه‌ای زرین و تازیانه‌ای زر نشان می‌دهد که نشان پادشاهی او باشد». نام دو ابزار که اهورامزدا بنابر گزارش وندیداد اوستا به جمشید می‌دهد «سورا» (suwra) و اشترا (āštra) است. محققان درباره معنای این دو ابزار نظریات مختلفی داده‌اند که از آن میان «تازیانه» برای «اشترا» تقریباً پذیرفته شده است ولی «حلقه زرین» برای «سورا» یکی از معانی پیشنهادی است^{۲۱} و پژوهشگران معنای «نای و نفیر» را بیشتر برای آن تأیید کرده‌اند^{۲۲} لذا پیشنهاد می‌شود که با توجه به تعدد نظریات

و احتمال درست تر بودن معنای «تغیر» برای «سورا»، «حلقه زرین» با قطعیت و حتمیت آورده نشود.

۸. در توضیح «اژی دهاک» آمده است «اژی به معنای اژدها یا مار بزرگ و دهاک نام خاص است که به صورت ضحاک در می آید» (ج ۲، ص ۷۲۸). به دلیل تخصصی بودن بحث «تاریخ اساطیری ایران» در مجموعه‌ای مانند تاریخ جامع ایران پیشنهاد می‌شود که اشاره شود اسم خاص انگاشتن «دهاک» در ترکیب نام «اژی دهاک» معنایی سنتی و قدیمی است و بعدها برای این واژه معانی مختلفی از جمله: مرد، بزرگ، زیانکار، گزنده، سوزاننده و گرگ پیشنهاد شده است.^{۲۳}

۹. نوشته‌اند «از صفت نرمش گرشاسپ و القاب او، در شاهنامه شخصیت‌هایی با نام‌های نریمان، سام و کریمان به وجود می‌آیند» (ج ۲، ص ۷۳۷). قائل شدن پهلوانی به نام «کریمان» از نژاد گرشاسپ مبتنی بر این دو بیت شاهنامه است:

به بالای سام نریمان بود

به مردی و خوی کریمان بود (۹۰/۲۶۴/۱)

همان سام پور نریمان بده است

نریمان گرد از کریمان بده است (۶۷/۱۶۰/۲)

همنشینی «کریمان» در کنار سام و نریمان به گونه‌ای است که به ظاهر این تصور را پیش می‌آورد که این واژه اسم خاص و نام پدر نریمان است. گویا بر هن قاطع قدیمی ترین منبعی است که «کریمان» را در شاهنامه اسم خاص و نام پدر نریمان معرفی کرده و پس از آن این توضیح در فرهنگ‌های دیگر و حتی تحقیقات معاصران - از جمله نوشته‌ی مورد بحث - تکرار شده است.^{۲۴} البته در مجموعه هفت لشکر گورانی هم «کریمان» نام پدر نریمان است^{۲۵} و احتمالاً سابقه این تلقی به استناد دو بیت از خواجوی کرمانی به سده هشتم می‌رسد ولیکن در شاهنامه و روایات ملی - پهلوانی کهن، «کریمان» اسم خاص نیست و در دو بیت مذکور جمع لغت «کریم» است. ظهور و حضور «کریمان» به صورت اسم خاص (نام پسر هوشنگ و تهمورث و غالباً فرزند برزو نیریز رستم) مربوط به روایات نقلی و عامیانه عصر صفوی و پس از آن است^{۲۶} و پیشنهاد می‌شود که در شاهنامه این کلمه اسم خاص دانسته نشود.

۱۰. در (ج ۲، ص ۷۳۸) آمده است «نام رستم مفهوم «تهمت» دارد. این معنی را نیز برای اسم او ذکر کرده‌اند «رودی که به بیرون جاری است» (بهار ۱۳۷۵: ۱۹۴). نخست این که معنای «رودی که به بیرون جاری است» برای رستم از مرحوم دکتر مهرداد بهار نیست و همچنان که خود ایشان در زیر نویس شماره ۶ صفحه مذکور (ص ۱۹۴) از کتاب پژوهشی در اساطیر ایران یادآوری کرده‌اند، پیشنهاد شادروان دکتر بهمن سرکاراتی است. ثانیاً اشتقاق مورد نظر زنده یاد دکتر سرکاراتی نیز در آن جا درست و دقیق نقل نشده و به نظر ایشان رستم از ایرانی باستان - rautas- taxma* در معنای «تازش رود» است و رستم یعنی کسی (یلی) که مانند رود می‌تازد.^{۲۷} مشابه این ریشه شناسی و معنا برای «رستم» در نوشته‌های محققان دیگر هم آمده است^{۲۸} و پیشنهاد می‌شود در ذکر معنای نام جهان پهلوان ایران بدان‌ها استناد شود.

۱۱. نوشته‌اند «نخستین نبرد رستم با پیل سفید است که آن را به زانو در می‌آورد و سپس گردنکشان کوه سپند را از میان بر می‌دارد» (ج ۲، ص ۷۳۸). در جای دیگر (ص ۷۴۵) نیز به روایت تکوین نطفه اسب سهراب از پشت رخس به هنگام اقامت رستم در سمنگان اشاره شده است. این داستان‌ها چنان که در تصحیح علمی - انتقادی دکتر خالقی مطلق از شاهنامه می‌بینیم الحاقی است و سروده فردوسی نیست^{۲۹} و نباید به آن‌ها به عنوان روایت شاهنامه استناد کرد.

۱۲. در (ج ۲، ص ۷۴۴) ضمن اشاره درست به یکسان نبودن مازندران شاهنامه با مازندران کنونی ایران، نوشته‌اند «در شاهنامه مازندران نزدیک یمگان است و یمگان اکنون در ارتفاعات افغانستان و در شرق تاجیکستان است». در شاهنامه چنین نکته‌ای درباره مازندران نیست و اصلاً نام یمگان در سراسر شاهنامه یک بار هم نیامده است. یمگان و مازندران در قصیده‌ای از ناصر خسرو در کنار هم به کار رفته است.^{۳۰}

۱۳. در گزارش داستان رستم و سهراب می‌خوانیم «نوشدارو آگاهانه از سوی کیکاوس دیر می‌رسد» (ج ۲، ص ۷۴۴). باید توجه داشت که بنا بر گزارش آشکار و روشن شاهنامه، نوشدارو اصلاً از سوی کاووس داده و فرستاده نمی‌شود (ر.ک: شاهنامه، ۹۳۵-۹۵۶) و ماجرای دیر فرستادن / رسیدن آن - که مبنای ضرب المثل معروف «نوشدارو بعد از مرگ سهراب» هم هست - مربوط به روایت‌های نقلی و شفاهی از داستان رستم و سهراب است.^{۳۱}

۱۴. درباره «گشتاسپ» می‌خوانیم «نام او معنی «کسی که دارای اسب آماده است» دارد» (ج ۲، ص ۷۵۰). این معنا برای «گشتاسپ» قدیمی و امروزه در میان محققان ناپذیرفته است. معنای مقبول و محتمل این نام، «شخص دارای اسب رها کرده، گشاده اسب» است که از دو بخش višta (= گشاده، باز کرده) و aspa (= اسب) ساخته شده است.^{۳۲}

۱۵. پس از گزارش خان سوم اسفندیار (کشستن اژدها) آمده است «... بر اثر زهری که از تن اژدها بیرون می‌آید اسفندیار بیهوش می‌شود. شاید دود برآمده از زهر اژدهای از پا درآمده که تمام وجود اسفندیار را فرا می‌گیرد او را رویین تن کرده باشد. در همه جاسخن از رویین تنی اسفندیار است اما از چگونگی رویین تن شدن او در هیچ متنی سخنی نرفته است. اگر رویین تنی او را از این حادثه بدانیم بنابراین چون اسفندیار به حالت بیهوشی می‌افتد و دیدگانش بسته می‌ماند تنها محل آسیب پذیر بدن او چشمانش می‌شود که آماج تیر رستم خواهد بود» (ج ۲، ص ۷۵۲).

نخست این که رویین تنی با دود دهان اژدها مبتنی بر هیچ قرینه‌ای در روایات حماسی و اساطیری ایرانی و غیر ایرانی نیست و دود و زهر برآمده از کام این پتیاره نه تنها ایل دهاکش را آسیب ناپذیر نمی‌کند بلکه برعکس، موجب بی‌هوشی و آسیب او هم می‌شود.^{۳۳} این تصور که دود زهر اژدها سراپای اسفندیار را فرامی‌گیرد و او را رویین تن می‌کند ظاهر بر اساس این فرضیه شکل گرفته که اسفندیار به دلیل آغوشتن به خون اژدهای خان سوم^{۳۴} یا خون همه پتیارگان کشته شده در مراحل گوناگون هفت خانش زخم ناپذیر شده است.^{۳۵} ثانیاً این که نوشته‌اند «از چگونگی رویین تن شدن او در هیچ متنی سخنی نرفته است» درست نیست و از منابع متقدم (مانند: مجمل التواریخ، جامع التواریخ و شاهنامه نسخه سعدلو) تا روایات نقلی و شفاهی متأخر چندین گزارش و دلیل مختلف درباره رویین تنی اسفندیار آمده است. از جمله: ساخته شدن وجود او از روی، داشتن زره زخم ناپذیر ساخته حضرت داوود (ع)، خوردن انار مخصوص زرتشت، فرو رفتن در آب چشمه مقدس یا تن شستن با آب دعا خوانده زرتشت، ریختن روغن هزار و یک گیاه بر اندام او، دعای یکی از صاحب کمالان در حق وی و ...^{۳۶} کهن ترین منبع مکتوب این موضوع غیر از اشاره محل بحث و تردید شاهنامه (زنجیر بازوی اسفندیار که زرتشت از بهشت آورده)، کتاب مجمل التواریخ و القصص است. فرضیه نگارنده این است که اسفندیار به سبب داشتن و پوشیدن زره ویژه نفوذ ناپذیر، سخت پیکر بوده و رزم افزارها بر اندامش کارگر نمی‌شده است.^{۳۷}

۱۶. جزو منابع فصل «تاریخ اساطیری ایران» نوشته شده است: فردوسی، ابوالقاسم ۱۳۴۵، شاهنامه، تهران. (ر.ک: ج ۲، ص ۷۶۹) که احتمالاً منظور شاهنامه تصحیح ژول مول است. در فصل «ادبیات شفاهی ایران باستان» هم از شاهنامه چاپ مسکو استفاده شده است (ر.ک: ج ۵، ص ۶۷۱). این هر دو تصحیح شاهنامه با وجود حرمت مصححانشان و اعتبار و اهمیتی که در زمان انتشار داشتند امروز با پیشرفت‌هایی که در دانش متن شناسی شاهنامه حاصل شده دیگر نباید در نوشته‌های تحقیقی و تخصصی - از نوع گفتارهایی که در سطح کتابی مانند تاریخ جامع ایران منتشر می‌شود - مستند ابیات فردوسی باشند و حتماً باید از تصحیحات معتبر تر حماسه ملی ایران به ویژه و موکداً شاهنامه علمی - انتقادی دکتر جلال خالقی مطلق استفاده شود.

د «ادبیات شفاهی ایران باستان» (ج ۵، صص ۶۳۹-۶۷۴)

در این فصل بعد از اشارتی به غلبه سنت شفاهی در ایران پیش از اسلام، به معرفی

و بررسی مهم ترین روایات حماسی و غنایی زبان های مادی، سکایی، فارسی باستان، اوستایی، پهلوی اشکانی و فارسی میانه پرداخته شده است. مشروح موضوعات و مباحث این فصل، ده سال پیش در قالب کتابی از مؤلف ارجمند این بخش با این نام و مشخصات چاپ شده است: میراث ادبی روایی در ایران باستان، زهره زرناس، تهران، دفتر پژوهش های فرهنگی ۱۳۸۴، ۱۹ ص. درباره این فصل افزون بر دو نکته ای که در بخش پیشین (شماره ۴: استفاده فردوسی از مأخذ شفاهی و شماره ۱۶: استناد بر شاهنامه چاپ مسکو) آورده شد، دو نکته دیگر هم مطرح می شود.

۱. درباره سلسله کیانیان نوشته اند «گرچه سندی تاریخی برای رویدادهای این دوره یا شناسایی میهن کیانیان در دست نداریم، دلیلی نیز برای تردید در درستی اساس کارهای ایشان آن گونه که در اوستا یا بعدها در شاهنامه روایت شده است، در دست نیست» (ج ۵، ص ۶۶۱). این که دلیلی برای تردید در درستی اخبار کیانیان در اوستا و شاهنامه وجود ندارد، درست نیست و شادروان دکتر سرکارتی در مقاله عالمانه «بنیان اساطیری حماسه ملی ایران» به نقد نظریه تاریخی انگاری سلسله کیانیان پرداخته و دلایل و قراینی در این باره عرضه کرده اند که پیشنهاد می شود در این بحث حتما بدان ارجاع داده شود.^{۳۸}

۲. نوشته اند «افسانه بخش کردن جهان به سه پاره میان سه نفر که نامشان در اوستا (فروردین یشت) آمده است یعنی سلم، تور و ایرج مطرح می شود... این افسانه بازتابی از وضع سیاسی دوران اشکانی است» (ج ۵، ص ۶۶۴). پیشنهاد می شود سند، دلیل یا قرینه این جمله ذکر شود که داستان بخش کردن فریدون، جهان را بازتابی از اوضاع سیاسی عصر اشکانیان است. کربستن سن نوشته است «موضوع تقسیم یک پادشاهی میان سه پسر که کوچک ترین آن ها مملکت اصلی و اساسی را مالک شود نزد ایرانیان شمالی از ایام قدیم وجود داشته است»^{۳۹} اما روایات و گزارش های مختلف هندی، یونانی، ژرمنی، رومی و سکایی این کار^{۴۰} نشان می دهد که موضوع مذکور بسیار کهن تر از روزگار اشکانیان و فراتر از محدوده ایران است و احتمالاً یک بن مایه باستانی هندواروپایی بوده است.

ه) «خدای نامه» (ج ۵، صص ۶۷۵-۷۰۳)

خدای نامه به زبان پهلوی اصلی ترین کتاب مربوط به تاریخ ملی ایران بوده که متأسفانه متن اصلی و ترجمه های عربی آن به دست ما نرسیده است. در این فصل گزارش جامع و سودمندی از چگونگی تدوین خدای نامه در دوره ساسانیان (محتماً از روزگار انوشیروان به بعد)، محتوا و منابع و ویژگی های روایات این کتاب، ترجمه ها و تحریرهای عربی آن و نهایتاً اشارات و پاره های پراکنده باقیمانده از خدای نامه در مأخذ پهلوی، فارسی و عربی بعد از اسلام عرضه شده است. با این که در فاصله نگارش تا انتشار این فصل، چند مدخل و مقاله ارزشمند درباره «خدای نامه» نوشته و چاپ شده است،^{۴۱} اهمیت و تازگی علمی این فصل از تاریخ جامع ایران همچنان محفوظ است. به دو نکته از این بخش اشاره می کنیم:

۱. نوشته اند «بخش پیشدادیان و کیانیان در خدای نامه مبتنی بر روایات شکل گرفته در بخش شرقی ایران شهر بوده است و نویسندگان آن شناخت چندانی از رویدادهای مربوط به بخش غربی و جنوبی نداشتند از همین رو تاریخ مادها و هخامنشیان در خدای نامه جایی نیافته اند» (ج ۵، ص ۶۸۴). این نکته به طور کلی کاملاً درست است ولی با توجه به نقش و حضور عناصر و شخصیت های مختلف از نواحی غرب و شمال غرب و جنوب ایران در روایات حماسی ایران در شاهنامه (نظیر نقش پارس و اصفهان در جنوب و آذربادگان / آذربایجان در شمال غرب) - که نشان دهنده حضور هر چند اندک این نواحی نسبت به عناصر شرقی در ساختار داستان های حماسی - اساطیری است - پیشنهاد می شود برای نبود نام مادها و هخامنشیان در خدای نامه و به تبع، شاهنامه های ابومنصوری و فردوسی، علاوه بر نکته مذکور، پیروی موبدان دوره ساسانی از سنت دینی و در نتیجه بی توجهی به هخامنشیان در خدای نامه پهلوی به سبب نبودن نام آن ها در اوستا و اعتقاد به غیرزرتشتی بودن یا حداقل تسامح دینی شاهان این

سلسله هم ذکر شود.^{۴۲}

۲. در بخش منابع، شماره صفحات آغاز و پایان مقاله «خدای نامه ها و شاهنامه های مأخذ فردوسی» نوشته محمد نوری عثمانف در جشن نامه استاد محمد پروین گنابادی، به کوشش محسن ابوالقاسمی، تهران، توس ۱۳۵۴. خالی مانده و به جای آن سه علامت سوال گذاشته شده است (ر.ک: ج ۵، ص ۷۰۳). شماره صفحات این مقاله از ص ۲۸۷ تا ص ۳۳۲ است که باید در چاپ دوم آورده شود.

و) «ادبیات حماسی ایران در عهد غزنویان» (ج ۱۵، صص ۲۴۷-۴۹۹)

مفضل ترین بخش (ص ۲۵۲) مربوط به شاهنامه و ادب حماسی در تاریخ جامع ایران، این فصل است. در این بخش، نخست پیش در آمدی تاریخی درباره حکومت ها و سلسله های ایرانی پس از اسلام و نمود و استمرار زبان و ادب و فرهنگ ایرانی در میان آن ها تا دوره غزنویان طرح شده و سپس به متون و منابع روایات ملی - پهلوانی ایران پیش از شاهنامه (آثاری مانند: خدای نامه، شاهنامه ابوعلی بلخی، شاهنامه ابوالمؤید بلخی و شاهنامه ابومنصوری) پرداخته شده است. مولف محقق این فصل پس از بحث درباره تعلق کتاب غر اخبار به ثعالبی نیشابوری و نه مرغنی و محتوا و اهمیت این اثر، بار دیگر به تفصیل مباحثی را در باب شاهنامه ابومنصوری پیش کشیده اند. گفتار بعدی، زندگی و خصوصیات فردوسی شامل آگاهی های موجود در شاهنامه درباره فردوسی، می گساری فردوسی، مذهب شاعر و رابطه فردوسی و محمود است. در بحث از شاهنامه هم موضوعاتی مانند چگونگی نظم شاهنامه، سخن سرایی فردوسی، تسلسل روایات شاهنامه، وحدت ادبی داستان های شاهنامه و بررسی این مسئله در روایت های رستم و سهراب، فرود و کیخسرو، آکوان دیو و بیژن و منیژه و سرانجام موضوع شاهنامه و هویت ملی ایران بحث شده است. برخی از موضوعات و مباحث این فصل، پیشتر در قالب مقالات و مدخل هایی از دکتر امیدسالار در نشریات و مجموعه های مختلف چاپ شده است که نام و مشخصات آن ها به ترتیب طرح آن ها در تاریخ جامع ایران، برای آگاهی علاقه مندان در بخش یادداشت های مقاله آورده می شود.^{۴۳} چند نکته و پیشنهاد نیز درباره بعضی مطالب این فصل طولانی ذکر می کنیم:

۱. پس از نقل چهار بیت از مقدمه گرشاسپ نامه اسدی درباره تشویق درباریان

ممدوح اسدی او را به نظم روایات باستان، با استناد به این بیت:

بدان همه از نامه باستان

به شعر آخرم یکی داستان

نوشته اند «ظاهراً در ابتدا این دو تن می خواسته اند که اسدی هم مثل فردوسی اساس کار را شاهنامه ابومنصوری قرار دهد و مانند فردوسی «از نامه باستان» داستانی را منظوم کند» (ج ۱۵، ص ۲۸۳). به نظر نگارنده شاید نتوان «نامه باستان» را در بیت گرشاسپ نامه مشخصاً شاهنامه ابومنصوری دانست و احتمالاً خواست مشوقان اسدی از این ترکیب، به طور کلی داستان های ملی - پهلوانی کهن ایران بوده است. فردوسی قبلاً متن منثور شاهنامه ابومنصوری را به صورت کامل و هنر مندانه به نظم کشیده بوده است و دلیلی ندارد که حامیان اسدی از او بخواهند دوباره این کار را انجام بدهد.

۲. در بحث از علت تفاوت گزارش فردوسی و بیرونی از سلسله اشکانیان - که هر دو مبتنی بر شاهنامه ابومنصوری است - نوشته اند «اولاً در نظم فردوسی ذکر ای مدت سلطنت اشکانیان نیست» (ج ۱۵، ص ۳۱۷). یادآور می شود که در همان بخش اشکانیان که در دفتر ششم چاپ نخست تصحیح دکتر خالقی مطلق با همکاری و تصحیح خود دکتر امیدسالار فراهم آمده به حدود دو بیست سال فرمانروایی آن ها اشاره شده است.^{۴۴}

۳. به عقیده دکتر امیدسالار «به استثنای اسدی طوسی که هم شهری و هم مذهب با فردوسی بود هیچ یک از شاعران پیش از سده ۶ ق نه روحشان از فردوسی خبر داشته نه از شاهنامه او... زیرا کوچک ترین دلیلی در دست نیست که شاهنامه فردوسی در حیات خود او معروف بوده باشد» (ج ۱۵، ص ۳۱۹). پیش از دکتر امیدسالار مرحوم استاد مینوی هم بر این نظر بودند و نوشته اند

«یقین نمی توان داشت که تا حدود ۴۳ هـق شاهنامه فردوسی آن قدر مشهور شده باشد که شعرای دیگر به وقایع آن و اشخاص آن اشاره نمایند»^{۴۵} اما چنان که نگارنده در مقاله‌های بحث کرده^{۴۶} به احتمال فراوان قطران تبریزی پیش از نیمه نخست سده پنجم در شمال غرب ایران و با فاصله‌ای بسیار دور از خراسان به دست نویسی از شاهنامه فردوسی دسترسی داشته و از آن در اشعار خویش استفاده کرده است. چند دلیل و قرینه مهم این موضوع را تأیید می کند که در این جا به مواردی اشاره می شود و خواهندگان برای آگاهی بیشتر می توانند به آن مقاله مراجعه کنند. یک دلیل بسیار مهم این دو بیت از قصیده ستایش امیر ابوالحسن و امیر ابوالفضل است:

همیشه همی گفت پور رستم آن سهراب
چو سوی ایران آورد لشکر توران
که من پسر بوم و رستمم پدر باشد
دگر چه باشد دیهیم دار در کیهان^{۴۷}
که بیت دوم دقیقاً برگرفته از این بیت فردوسی (از زبان سهراب) در داستان رستم و سهراب است:
چو رستم پدر باشد و من پسر
نباید به گیتی یکی تاجور (۱۲۶/۲۶۶/۱)

با توجه به این که قطران بین سال‌های ۴۲۵ تا ۴۳۲ هـق در خدمت امیر ابوالحسن لشکری بوده است^{۴۸} می توان نتیجه گرفت که پیش از آن سال‌ها با شاهنامه آشنا شده و این گونه از مضمون بیت آن در شعر خویش بهره گرفته است. علاوه بر این، اشارات قطران به دو نیمه کردن بیژن میان گراز را با خنجر (ر.ک: دیوان، ص ۵) که مطابق با تصریح فردوسی در داستان بیژن و منیزه است (ر.ک: شاهنامه، ۱/۶۴۳/۱۱۴)، صفت «قرخ» برای «فریدون» (ر.ک: دیوان، ص ۱۰۶) که در منابع متقدم بر شاهنامه ظاهراً نیست، یادکرد از «سرو کاشمر» (ر.ک: دیوان، ص ۳۴۵) که گویا قدیمی ترین منبع آن هزار و چند بیت دقیقی در شاهنامه است^{۴۹} و نیز کاربرد تعبیر «جادوستان» برای «مازندان» (ر.ک: دیوان، ص ۲۵۲) که مشابه تعبیر فردوسی است، فراین دیگری است که بپذیریم به احتمال فراوان شاهنامه در دو دهه آغازین قرن پنجم به نواحی شمال غرب ایران (تبریز و اران و نخجوان و گنجه) رسیده و برای ادبایی مانند قطران شناخته شده بوده است. غیر از دیوان قطران، گواهی دیگر برای شهرت و نفوذ شاهنامه در بیرون از مرزهای خراسان در سده پنجم، دیوان مسعود سعد سلمان است. مسعود سعد که احتمالاً در سال‌های (۴۳۸-۴۴۰ هـق) در لاهور زاده شده و در (۵۱۵ هـق) در گذشته، در هندوستان می زیسته و بیشترین سال‌های عمر خویش را هم در سده پنجم گذرانده است. او در مثنوی در وصف خواجه بونصر پارسی، کدخدای شیرزاد در شهر لاهور، گفته است:

خواجه بونصر پارسی که در جهان
هیچ همتا نداردش ز مهان
...مجلس شاه را چنان باشد
که بدن را لطیف جان باشد
چون ز می دلش مست و خرم شد
جد و هزلش ز لطف در هم شد
طیبتی طرفه در میان افکند
بیت شهنامه در زبان افکند^{۵۰}

بیت پایانی نشان می دهد که بونصر پارسی در مجلس بزم، شاهنامه خوانده است و از این جا می توان نتیجه گرفت که در اواخر سده پنجم (حدود ۴۹۲ هـق که بونصر کدخدای لاهور بوده) شاهنامه در هندوستان شناخته شده بوده و در مجلس مهتران غزنه خوانده می شده است. دکتر امیدسالار در مقاله‌ای درباره بیت مذکور از مسعود سعد نوشته اند «به نظر بنده شهنامه ارتباطی به شاهنامه فردوسی طوسی ندارد بلکه لابد منظور یکی از شاهنامه‌های متعدد و منظوم قدیم است»^{۵۱} اما چون از شاهنامه‌های پیش از فردوسی (منظور: شاهنامه ابوعلی بلخی،

شاهنامه ابوالموئید بلخی و شاهنامه ابومنصوری) هیچ یک منظوم نبوده و مثنوی مسعودی مروزی هم چنان که خود دکتر امیدسالار نوشته اند در میان قدما به شاهنامه معروف نبوده است،^{۵۲} به احتمال قریب به یقین باید «شهنامه» ای را که بونصر پارسی بیت آن را بر زبان افکنده شاهنامه فردوسی بدانیم.

ایشان در ادامه نظرشان درباره آشنا نبودن شعرای سده پنجم با حماسه فردوسی افزوده اند «بنابر این مثلاً اگر عنصری ملک الشعری دربار محمود در اشاره به داستان آمدن فریدون به ایران می نویسد:

اگر ز دجله فریدون گذشت بی کشتی
به شاهنامه بر این بر حکایتست و سمر

... منظورش شاهنامه فردوسی نیست... من گمان می کنم که حداقل شاعران دربار غزنه حتماً به شاهنامه ابومنصوری که کتابی بزرگ و نفیس بوده است از طریق یکی از کتابخانه‌های موقوفه از سوی دولتمردان غزنوی دسترسی داشته‌اند» (ج ۱۵، ص ۳۲۳). با توجه به این که نسخه‌ای از شاهنامه فردوسی به دربار غزنه فرستاده شده و در کتابخانه سلطنتی آن جا موجود بوده است آیا پذیرفتنی نیست که احتمال بدهیم شاعری مانند عنصری آن کتاب را دیده و خوانده و در این جا به منظور خوار داشتنش داستانی از آن را افسانه و نادرست دانسته است؟ این حدس هنگامی محتمل تر می شود که در نظر بگیریم شاید حاسدی که به تعبیر فردوسی از او نزد محمود بدگویی کرده و کارش را تباه ساخته، همین عنصری ملک الشعر بوده باشد (ر.ک: شماره ۱۱ همین بخش مقاله در ادامه). از این روی بعید نیست که چنین کسی شاهنامه عرضه شده به دربار را به دقت خوانده و پس از پی بردن به عظمت هنری و ادبی آن، حسادت کرده و در بیت مذکور و بیت دیگرش^{۵۳} به دو داستان آن اشاره کرده تا آن را بیش از پیش کم ارزش بنماید. قرینه دیگر این که در قصیده‌ای که بیت ناظر بر گذشتن فریدون از دجله در آن آمده، عنصری به فتح بُت خانه شهر تانیس هند اشاره کرده^{۵۴} و چون این فتح در سال (۴۰۲ هـق) روی داده^{۵۵} تاریخ سرایش شعر سال ۴۰۲ پس از آن است و این تاریخ، مربوط به پس از تقدیم شاهنامه به دربار محمود و طرد آن است و به لحاظ زمانی نیز احتمال توجه منفی عنصری به اثر فردوسی را تأیید می کند.

۴. درباره «ترکیب شعر شاهان» در قطعه زیر از دقیقی:

مرا گوید ز چندین شعر شاهان
ز چندین عاشقانه شعر دلبر
کم از شعری که سوی ما فرستی
نه ام اندر خور گفتار وز در

نوشته‌اند «لابد منظور... اشعاری است که دقیقی در گشتاسپ‌نامه‌ای که نظم کرده سروده بود» (ج ۱۵، ص ۳۲۳). آیا نمی توان به قرینه «شعر عاشقانه: اشعار غنایی» در مصراع دوم بیت نخست، «شعر شاهان» را هم شعرهای مدحی دقیقی در ستایش امرای چغانی و سامانی دانست؟ در اشعار پراکنده‌ای که از دقیقی باز مانده و در دیوان او گردآوری شده است ابیات مدحی متعددی در قوالب مختلف دیده می شود.^{۵۶}

۵. نوشته‌اند «فردوسی هیچ یک از داستان‌های شاهنامه را از منبعی به غیر از شاهنامه ابومنصوری برنگرفته و به متن شاهنامه منثور اضافه نکرده است و نه از منابع جنبی شفاهی و نه از نقل داستان گویان چیزی به اثر خود نیفزوده است. شاهنامه فردوسی صورت منظوم شاهنامه ابومنصوری است بدون کم و کاست» (ج ۱۵، ص ۳۴۱ و نیز، ر.ک: ص ۳۹۳). درباره این موضوع پرسش مهم و در عین حال بسیار دشوار که آیا منبع شاهنامه فقط شاهنامه ابومنصوری بوده و یا فردوسی از مأخذ/مأخذ دیگری هم استفاده کرده است؟ دو نظر در میان شاهنامه‌شناسان هست؛ گروهی مانند کورت هاینریش هانزن (ظاهراً به عنوان نخستین محقق)، دکتر امیدسالار، دکتر خطیبی و اخیراً دکتر خالقی مطلق معتقدند که شاهنامه ابومنصوری یگانه مأخذ فردوسی بوده است^{۵۷} و شماری دیگر – و البته بیشتر – قائل به تعدد منابع فردوسی هستند.^{۵۸}

نگارنده چنان که در مقاله‌ای نشان داده است^{۵۹} بنا بر قرآینی حدس می‌زند به احتمال بسیار فردوسی غیر از شاهنامه ابومنصوری - که مأخذ اصلی و اساسی او بوده - از منبع یا منابع مکتوب دیگری هم برای سرایش حماسه ملی ایران استفاده کرده است و تا هنگامی که دلایل و مستندات قانع کننده‌ای برای رد این قراین - که در ادامه می‌آید - عرضه نشود، این گمان را محتمل تر می‌داند. نخست این که «مهربان دوست» فردوسی در توس هنگام دادن دست‌نویسی از شاهنامه ابومنصوری به او می‌گوید:

گشاده زبان و جوانیت هست

سخن گفتن پهلوانیت هست (۱۴۳/۷/۱)

از این بیت می‌توان دریافت که فردوسی قبل از به دست آوردن متن شاهنامه ابومنصوری و آغاز نظم رسمی شاهنامه، داستان یا داستان‌های ملی - پهلوانی‌ای از منابع دیگر سروده و به استناد آن‌ها در میان دوستان و همشهریان به «سخن گفتن پهلوانی» معروف شده بوده است. ثانیاً چون تدوین نخست شاهنامه در سال (۳۸۴ هـ.ق) به پایان رسیده است می‌توان پذیرفت که فردوسی از حدود سال‌های (۳۶۷ - ۳۷۰ هـ.ق) - که متن شاهنامه ابومنصوری را به دست می‌آورد - تا سال ۳۸۴ پیوسته مشغول نظم مسلسل این کتاب بوده و با انجام دادن آن، تدوین اول کارش را نیز به سر رسانده است ولی از آن جایی که تدوین دوم تا سال (۴۰۰ هـ.ق) طول کشیده به لحاظ منطقی پذیرفتنی نیست که شاعر توانا و پرشوری مانند فردوسی در این شانزده سال (۳۸۴ - ۴۰۰) فقط به افزودن تقریباً سیصد بیت مدایح محمود و بازنگری سروده‌های تدوین نخست پرداخته باشد بلکه به احتمال بسیار علاوه بر این کارها در این زمان نسبتاً طولانی (شانزده سال) روایت/روایات دیگری نیز از منبع/منابعی جز از شاهنامه ابومنصوری به نظم کشیده و بر ساختار اصلی حماسه ملی ایران افزوده است. سوم این که باز به قرینه عقلی محتمل تر این است که فردوسی پیش از آغاز رسمی شاهنامه‌سرایی یا به عبارتی دیگر، تا چهل سالگی خویش تجربه‌ها و ذوق‌ورزی‌هایی در حوزه نظم داستان‌های پهلوانی ایران داشته و به یکباره و بی این گونه طبع آزمایی‌ها به کار سنگین شاهنامه نپرداخته باشد.

۶. در (ج ۱۵، ص ۳۴۸) می‌خوانیم «ز شیر شتر خوردن و سوسمار... هم که گاه برای تأکید بر عرب‌ستیزی فردوسی نقل می‌شود اگر هم نظر شخصی فردوسی بوده باشد در هر حال در منبع اصلی اش بوده و او هم نظم کرده است». دو بیت:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار

عرب را به جایی رسیده است کار

که ملک عجمشان کند آرزو

تُفُو بر تو ای چرخ گردان تُفُو

در دوازده نسخه از پانزده دست‌نویس مبنای تصحیح دکتر خالقی مطلق و همکارانشان و نیز نسخه‌های سن ژوزف، سعدلو و حاشیه ظفر نامه نیست. بر این اساس و با توجه به یکی دو قرینه سبکی مانند کاربرد دوازده‌های مُلک، عجم و تُفُو نباید در الحاقی بودن آن‌ها بر شاهنامه تردید کرد.^{۶۰} خود دکتر امیدسالار هم در جای دیگری در باره این ابیات نوشته‌اند «الحاقی بودن از وجناتشان ساطع است».^{۶۱}

۷. در (ج ۱۵، ص ۳۵۰) آمده است «هی دانیم که بُنداری یکی از نسخ تدوین اول شاهنامه را در ۳۸۴ هـ.ق در دست داشت زیرا سخن فردوسی را در آخر کتاب چنین ترجمه می‌کند که «و کم تعب تحملت و کم غصص تجرعت حتی تسنی لی نظم هذا الكتاب فی مده ثلاثین سنه آخرها سنه اربع و ثمانین و ثلثمائه». باید توجه داشت به صرف ذکر سال (۳۸۴ هـ.ق) شاید نتوان با قطعیت ترجمه بُنداری را بر اساس تدوین نخست شاهنامه دانست زیرا در همان جملات عربی مذکور، مدت زمان نظم کتاب سی سال آورده شده در حالی که کار تدوین اول شاهنامه (۳۶۷ - ۳۷۰ هـ.ق) تا ۳۸۴، سی سال زمان نبرده و این رقم مربوط به تدوین دوم است. دیگر این که بُنداری در ادامه همان جملات نوشته است «و جعلته تذکره

للسلطان ابی القاسم محمود بن سبکتکین»^{۶۲} که نشان می‌دهد برگردان بیت/ ابیات تقدیم کتاب به نام محمود است. در آغاز داستان جنگ بزرگ کیخسرو و فراسیاب هم نوشته که «قال مترجم الكتاب لما انتهیت الی هذه الترجمة رایت الفردوسی قد افتتحها بابیات نظمها فی الثناء علی من عمل له کتابه و هو السلطان ابوالقاسم محمود بن سبکتکین».^{۶۳} از این جا می‌توان گفت که ابیات تقدیم کتاب به محمود و ستایش او در نسخه مورد استفاده بُنداری بوده و چون مدایح محمود مربوط به تدوین دوم شاهنامه است، باز موضوع استفاده بُنداری از تحریر نخست مورد تردید خواهد بود و احتمالاً بُنداری از نسخه‌ای که تلفیق دو تدوین بوده و یا از چند دست‌نویس شاهنامه بهره گرفته است.^{۶۴}

۸. در بحث از بیت:

گواهی دهم کاین سخن راز اوست

تو گویی دو گوشم بر آواز اوست

مصراع نخست را به صورت «گواهی دهم کاین سخن راز اوست» خوانده و نوشته‌اند «فردوسی در مقام یک شیعه امامی متدین می‌گوید من به صحت این حدیث شهادت می‌دهم (گواهی دهم) و می‌گویم که سخن پیغمبر است (از اوست). اگر حدس من درست باشد در مصراع اندک ابهامی هست که امثالش در سخن فردوسی بسیار است» (ج ۱۵، صص ۳۶۶ و ۳۶۷). غیر از دکتر امیدسالار چند تن دیگر از محققان هم «راز اوست» خوانده‌اند^{۶۵} اما پیشنهاد می‌شود کلمه قافیة مصراع اول «راز» خوانده شود^{۶۶} زیرا در شاهنامه بارها «راز» با «آواز» قافیه شده است. افزون بر این ظاهر مشابه این ساخت نحوی در جای دیگری از شاهنامه دیده نمی‌شود. «راز» در این بیت به معنای سخن پوشیده و نکته‌دار (تمثیل گونه‌ای) است که باید تفصیل آن را در یافت و سپس به مقام والای امام علی (ع) پی برد.

۹. درباره بیت:

دل روشن من چو بگذشت از اوی

سوی تخت شاه جهان کرد روی

نوشته‌اند «منظور از ترکیب شاه جهان... امیر سامانی نیست بلکه همان خداوند تبارک و تعالی است. ابیات... را باید آن چنان که در این جا نشانه گذاری می‌کنم خواند:

دل روشن من چو بگذشت از اوی

سوی تخت شاه جهان کرد روی

که این نامه را دست پیش آورم؟

به پیوند گفتار خویش آورم؟

یعنی پس از این که دقیقی در گذشت دل روشن من روی به آستان الهی آورد که آیا صلاح هست که من این کتاب را در دست گیرم و به شعر خود در آورم؟ آنچه این تعبیر را محتمل می‌کند این است که دو دل بودن فردوسی در مورد این که آیا به این کار کمر بندد یا نه در ابیات بعدی صریحاً ذکر شده است (ج ۱۵، ص ۳۹۶). به نظر نگارنده این برداشت محتمل نیست زیرا در سراسر شاهنامه یک بار هم برای «خداوند» ترکیب «شاه جهان» به کار نرفته است. تعبیر «تخت» نیز در معنای «آستان الهی» بسیار بعید و ناپذیرفتنی است و ظاهراً در سراسر ادب فارسی هم شاهی نداریم که «تخت شاه جهان» در معنی «درگاه یزدان» باشد. از این روی پیشنهاد می‌شود همان استنباط معروف را بپذیریم که «تخت شاه جهان» یعنی پایتخت امیر سامانی (نوح بن منصور) که بخارا بوده و فردوسی ابتدا قصد داشته است به آن جا برود. حکیم توس در این دو بیت و سه بیت بعدی^{۶۷} دچار تردید در کار نظم حماسه ملی ایران نیست بلکه نگران این است که نتواند منبع کار (شاهنامه ابومنصوری) را به دست بیاورد و عمر او بگذرد و معیشتش هم به تنگنا بیفتد لذا شتابان در کوشش و جست‌وجوست تا مأخذ منثور را به دست آورد و کار را آغاز کند. البته می‌دانیم که نگرانی دوم فردوسی (و دیگر که گنجم وفادار نیست) متأسفانه در سال‌های طولانی سرایش شاهنامه محقق می‌شود. با این دریافت که فردوسی مردد است که «آیا صلاح هست که من این کتاب را دست گیرم و به شعر خود در آورم؟» در استواری و درست‌تصمیم بزرگ و ملی

فردوسی برای نظم شاهنامه - از همان شروع کار - تشکیک ایجاد می‌شود و این درست و مقبول نیست.

۱۰. نوشته‌اند «تصمیم فردوسی به این که شاهنامه را به نام محمود بکند چنان که ریاحی تشخیص داده در سال ۳۸۷ که سال درگذشت سبکتگین و جدال محمود با برادرش اسماعیل بر سر جانشینی اوست آغاز می‌شود» (ج ۱۵، ص ۴۰). در مقدمه داستان جنگ بزرگ کیخسرو و افراسیاب، فردوسی به هنگام شصت و پنج سالگی خویش که برابر با سال (۳۹۴ هـ.ق) است به موضوع اهدای کتاب به محمود اشاره می‌کند^{۶۸} و از این جا - چنان که مرحوم دکتر ریاحی نیز به درستی دریافته و نوشته‌اند^{۶۹} - باید گفت تصمیم تقدیم کتاب به محمود در سال ۳۹۴ گرفته شده است منتها به اقتضای سخن مدحی فردوسی در ابیات سروده شده در آن سال اشاره می‌کند که از زمانی که شنیده شهریار یاری چون محمود بر تخت نشست (سال ۳۸۷) شاهنامه را به نام او کرده است زیرا طبعانی توانسته بگوید که من هفت سال پس از آغاز فرمانروایی سلطان (۳۹۴ هـ.ق) به این نتیجه رسیدم که باید اثر را به او پیشکش کنم. فردوسی بار دیگر در پایان شاهنامه به تصمیم اهدای کتاب در شصت و پنج سالگی (= سال ۳۹۴ هـ.ق) اشاره کرده که مؤید نکته مورد بحث است:

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج

فزون کردم اندیشه و درد و رنج

به تاریخ شاهان نیاز آدمم

به پیش اختر دیر ساز آدمم (۸۷۲/۱۱۶/۲ و ۸۷۳)

۱۱. نوشته‌اند «تلاش فردوسی برای جلب حمایت محمود به جایی نمی‌رسد و دلیل این را هم درست نمی‌دانیم. علت امر هر چه بوده نه با ترک بودن محمود مربوط بود نه با شیعه‌ستیزی او... در مورد چنین مسائلی به جای علت تراشی بدون اساس بهتر این است که به ضعف خود در مورد حل مسئله اقرار کرده، آن را رها کنیم تا شاید بعدها یا مدارک موقتی تاریخی که بتواند به حل آن کمک کند فراچنگ آید یا یک بنده خدای دیگری مطلب را به نحو مورد قبولی شرح کند» (ج ۱۵، ص ۴۰۳). خود دکتر امیدسالار چند صفحه پیش نوشته‌اند «می‌دانیم به علی که شاید اهم آن‌ها خرابکاری کسانی بود که با شاعر مخالف بوده‌اند... شاهنامه هیچ‌گاه به نظر سلطان نرسید» (ص ۳۹۳) و این سبب اصلی طرد شاهنامه از دربار محمود است که فردوسی خود در مقدمه داستان خسرو و شیرین بدان تصریح کرده است و باید مستند این بحث باشد:

چنین شهریار ی و بخشنده‌ای

به گیتی ز شاهان در خشنده‌ای

نکرد اندر این داستان‌ها نگاه

ز بدگوی و بخت بد آمد گناه

حسد کرد بدگوی در کار من

تیه شد بر شاه بازار من (۱۲/۲ و ۳۳۷۷/۱ - ۳۳۷۹)

نقش سخن چینان و حسودان، در برخی از منابع کهن نیز - شاید با توجه به اشاره فردوسی - مورد نظر بوده و در این آثار کسانی مانند عنصری، میمندهی، ایاز، دبیر معتمد محمود و شخصی به نام ابوسهل همدانی حاسدان فردوسی معرفی شده‌اند.^{۷۰} شادروان استاد تقی‌زاده معتقدند که سعادت کنندگان فردوسی از شعرا بوده‌اند^{۷۱} و دکتر دبیرسیاقی نیز عنصری و کاراسی شاهنامه‌خوان را جزو غرض‌ورزان دانسته‌اند.^{۷۲} در هر حال این بدگویان حسود هر کس/کسان که بوده باشد/باشند از نبود فردوسی در دربار سوءاستفاده کرده و نظر محمود را نسبت به شاهنامه تغییر داده‌اند.

۱۲. به نظر دکتر امیدسالار «فردوسی می‌کوشید که چیزی به کتاب نیفزاید یا از آن کم نکند و آنچه را که می‌دید بدون کم و کاست و بدون این که از خودش... چیزی به متن کتاب بیفزاید آنچه در شاهنامه ابومنصوری بود به دقت و امانت به شعر آورد» (ج ۱۵، ص ۴۳۴). چگونگی پای‌بندی فردوسی به منبع/منابع خویش از موضوعات بحث‌انگیز و دشوار شاهنامه‌شناسی است. برخی محققان دیگر هم

مانند دکتر امیدسالار به استناد دو بیت پایان داستان کاموس کشانی^{۷۳} معتقد به پیروی دقیق فردوسی از ترتیب و جزئیات داستان‌های منبع/منابع مکتوب خویش هستند^{۷۴} ولیکن پاره‌ای قراین و شواهد این گمان را پیش می‌آورد که محتملاً باید در مفهوم «امانت‌داری» فردوسی در نظم شاهنامه تجدیدنظر کرد و استقلال عمل و اختیارات شاعرانه او را در این باره نادیده نگرفت. برای توضیح و اثبات این نکته لازم است در این جملات معروف از مقدمه شاهنامه ابومنصوری دقت کرد که «و چیزها اندر این نامه بیابند که سهمگین نماید و این نیکوست چون مغز او بدانی و تورادرست گردد چون دستبرد آرش و چون همان سنگ کجا فریدون به پای باز داشت».^{۷۵} این جملات نشان می‌دهد که در متن شاهنامه ابومنصوری که منبع اصلی فردوسی بوده: ۱. داستان معروف تیراندازی آرش بوده است. ۲. فریدون در داستانی، سنگی را به پای ایستاده بود. حال اگر به متن شاهنامه فردوسی مراجعه کنیم می‌بینیم که: ۱. داستان آرش در آنجا نیست. ۲. در داستان رفتن فریدون به جنگ ضحاک، فریدون سنگی را که برادرانش از سر رشک ورزی به سوی او می‌غلطاند با افسون ایزدی - و نه پا - متوقف می‌کند.^{۷۶} این دو تفاوت به احتمال فراوان مؤید تصرف فردوسی در متن منبع خویش است که روایتی از آن را حذف کرده و در داستانی دیگر، جزئیات را تغییر داده است. گواه دیگر در این باره برخی نکات و دقایق داستانی است که در منابع کهن ظاهراً فقط در غرر اخبار ثعالبی آمده و احتمالاً مأخذ آن‌ها شاهنامه ابومنصوری بوده است، ولی این موارد یا در شاهنامه نیست و یا با گزارش ثعالبی تفاوت دارد^{۷۷} که شاید از مصادیق دخالت‌های فردوسی در منبع خویش باشد. در هر حال حدس و پیشنهاده نگارنده این است که فردوسی در عین تبعیت کلی از محتوا و ترتیب منبع/منابع خود، بنابر اراده، اختیار و استقلال فکری و شعریش شاید در مواردی از حذف‌ها و تغییرات داستانی در نظم خویش پرهیز نداشته است.^{۷۸} ۱۳. مؤلف محترم این فصل در بحثی با نام «تسلسل روایات شاهنامه» معتقدند که همه داستان‌ها و بخش‌های شاهنامه به ترتیبی که می‌بینیم، از شاهنامه ابومنصوری سروده شده و فردوسی در ترتیب و محتوا تابع کامل آن متن منثور بوده است (ر.ک: ج ۱۵، صص ۴۲۴ - ۴۳۷). قرینه‌ای که محتملاً نشان می‌دهد همه داستان‌های شاهنامه به ترتیبی که در ساختار اثر فردوسی هست، سروده نشده ذکر سال‌های عمر فردوسی در ضمن بعضی روایات است که به نوشته دکتر خالقی مطلق «به شرط آن که افزوده بعدی او نباشد تاریخ سرودن داستانی را بر ما روشن می‌کند»^{۷۹} این سال‌ها، تاریخ معادل و داستان‌های مربوط به آن‌ها چنین است:

سن فردوسی	تاریخ معادل	داستان
۵۸ سالگی	۳۸۷ هـ.ق	سیاوش
۵۹ سالگی	۳۸۸ هـ.ق	کین سیاوش
۶۰ سالگی	۳۸۹ هـ.ق	انوشیروان
۶۱ سالگی	۳۹۰ هـ.ق	ادامه بخش انوشیروان
۶۳ سالگی	۳۹۲ هـ.ق	بهرام بهرامیان تا شاپور ذوالکتناف
۶۵ سالگی	۳۹۴ هـ.ق	خطبه جنگ بزرگ
۶۷ سالگی	۳۹۶ هـ.ق	سوگ سروده پسرش در میانه پادشاهی خسرو پرویز

از دقت در این سال‌ها دو نکته روشن می‌شود. نخست این که همه تاریخ‌های مذکور مربوط به پس از تدوین نخستین شاهنامه (۳۸۴ هـ.ق) است و اگر چنان که در بحث شماره ۱۵ این بخش گفتیم به لحاظ منطقی بپذیریم که احتمالاً فردوسی در سال‌های تدوین دوم شاهنامه (۳۸۴ - ۴۰۰ هـ.ق) - که از سزایش

شاهنامه ابومنصوری فارغ شده بوده-داستان‌هایی را از منبع/منابع دیگر سروده و بر ساختار اصلی شاهنامه افزوده است شاید بتوان با قید احتیاط و احتمالاً کامل این روایات تاریخ‌دار را از آن دسته داستان‌های محتمل به شمار آورد. ثانیاً ترتیب سال‌ها با ترتیب فعلی داستان‌های شاهنامه منطبق نیست و مثلاً فردوسی در داستان انوشیروان که بعد از بخش‌های بهرام بهرامیان تا شاپور ذوالاکتاف است به ۶۰ و ۶۱ سالگی خویش (۳۸۹ و ۳۹۰ هـ.ق) اشاره کرده حال آن که در بخش‌های مقدم بر آن ۶۳ ساله (= ۳۹۲ هـ.ق) است یا در خطبه داستان جنگ بزرگ که بسیار پیشتر از بخش‌های بهرام بهرامیان و انوشیروان است از ۶۵ سالگی خود (سال ۳۹۴ هـ.ق) سخن گفته است. بر این اساس مقرون به احتیاط علمی این است که احتمالاً تسلسل و ترتیب روایات شاهنامه را دقیقاً دال بر توالی متن شاهنامه ابومنصوری ندانیم.

۱۴. طبق فرضیه دکتر امیدسالار «داستان رستم و سهراب بیان نمادین دوباره جوان شدن رستم است» (ج ۱۵، ص ۴۴۶) و چون رستم در نبردهای دیرباز دوران پادشاهی کاووس پیر و فرسوده شده است به یکباره و بی مقدمه نمی‌توان او را وارد جنگ‌های کین خواهانه عصر کیخسرو کرد و از این روی داستان رستم و سهراب زمینه‌ساز استحاله رستم می‌شود و «با کشتن سهراب، رستم پیر صورت نمادین خودش را قربانی می‌کند و انرژی و جوانی آن صورت نمادین را جذب کرده، دوباره جوان می‌شود. فایده این روایت این است که رستم به صورتی منطقی و نظمی مطابق سنن حماسی هندواروپایی دوباره جوان می‌شود و به خدمت کیخسرو در می‌آید» (ص ۴۴۷).

نکته نخست این است که داستان رستم و سهراب به صورت‌های مختلف و از دیدگاه‌های گوناگون تحلیل شده^{۸۰} و فرضیه مذکور هم یکی از آن‌هاست که به سبب برخی دیگر از تحلیل‌ها در میان عموم شاهنامه‌شناسان قبول عام نیافته است از این روی و با توجه به این که بنابر ماهیت، موضوع و هدف کتاب‌های مرجمعی از نوع تاریخ جامع ایران اصولاً باید مقبول‌ترین فرضیات یا نظریات هر موضوع در آن‌ها مطرح شود، پیشنهاد می‌شود فرضیه مورد بحث درباره داستان رستم و سهراب حذف و در صورت لزوم به جای آن یکی از تحلیل‌های پذیرفته شده این داستان آورده شود. نکته دیگری که درباره فرضیه دکتر امیدسالار باید خاطر نشان کرد این است که رستم در هنگام نبرد با سهراب و به طور کلی در عصر شهریاری کاووس، طبق منطق زمانی حماسه- و نه تاریخ- چندان پیر و فرسوده نیست که بخواهد دوباره جوان شود زیرا کمتر از دو بیست سال دارد و در آغاز همین داستان رستم و سهراب، زیباروی جوانی مانند تهمینه بر او اظهار عشق می‌کند و از او بار می‌گیرد پس تهمتن در این روایت آن چنان پیر و درمانده نیست که دختر بُرنایی چون تهمینه از او بیزار شود و توان فرزندآوری را هم از دست داده باشد.

۱۵. در فصل «ادبیات حماسی در عهد غزنویان» درباره بعضی موضوعات با تفصیلی بیش از حد نیاز بحث و نسبتاً به اطناب گراییده شده است. از آن جمله: عدم تعلق کتاب عجایب بر و بحر به ابوالموید بلخی (صص ۲۸۴-۲۸۸)، الحاقی بودن روایت رویارویی فردوسی و محمود در تاریخ سیستان (صص ۲۸۹-۲۹۲) و انتساب کتاب غرر اخبار به ثعالبی نیشابوری نه ثعالبی مرغنی (صص ۳۰۴-۳۱۲). با توجه به ماهیت و هدف کتاب تاریخ جامع ایران، خواننده این فصل- و البته هر یک از فصول دیگر این مجموعه- نیازمند آگاهی از خلاصه مهم‌ترین مباحث و مسائل اثبات/پذیرفته شده مربوط به آن موضوع است و مثلاً لازم نیست هشت صفحه مطلب درباره اثبات تعلق غرر اخبار به ثعالبی نیشابوری بخواند. چنین مواردی را می‌توان در حد یکی دو جمله کوتاه مطرح کرد و تفصیل بحث را در زیرنویس‌ها/یادداشت‌ها به مقاله خود نویسنده یا دیگران در این باب ارجاع داد.

غیر از موارد یاد شده از فصول مرتبط با موضوعات حماسی و اساطیری در تاریخ جامع ایران، در برخی فصول و بخش‌های دیگر این مجموعه نیز نکته‌های درخور بحثی درباره این مسائل دیده می‌شود که در این جا به آن‌ها اشاره

می‌کنیم. در فصل «ادبیات فارسی میانه» (نوشته دکتر مهشید میرفخرایی) می‌خوانیم «موبدان زردشتی این داستان [نبرد زریور و گشتاسپ باار جاسپ در یادگار زریوران] را در خدای نامه ساسانی جای دادند و دقیقی با استفاده از این خدای نامه و نیز سنت شفاهی که هنوز در آن زمان در شمال شرق ایران زنده بود آن را به شعر در آورد» (ج ۵، صص ۳۵۸ و ۳۵۹). اشاره آشکار فردوسی در دیباچه شاهنامه روشن می‌کند که دقیقی هزار و چند بیت از داستان نبرد گشتاسپ باار جاسپ (موضوع یادگار زریوران) را از شاهنامه ابومنصوری به نظم کشیده (ر.ک: شاهنامه، ۱/۱۲۶/۱-۱۳۴) و از متن پهلوی خدای نامه و نقل شفاهی داستان گزاران استفاده نکرده است. خدای نامه منبع با واسطه دقیقی در این کار بوده و مدوّنان شاهنامه ابومنصوری این روایت را از آن جا به فارسی نقل و تدوین کرده بودند.^{۸۱}

در فصل «ادبیات ایران در دوره خوارزمشاهیان» (نوشته دکتر علی میرانصاری) منظومه شهریار نامه به عثمان مختاری غزنوی و دو اثر برز و نامه و بیژن نامه به عطایی رازی از سرایندگان سده ششم نسبت داده شده (ر.ک: ج ۵، صص ۶۶۰، ۶۶۱ و ۶۶۳). با این که بخشی از منظومه شهریار نامه در ضمن دیوان عثمان مختاری به کوشش مرحوم استاد همایی (چاپ نخست ۱۳۴۱) منتشر شده است، خود ایشان سال‌ها بعد و حتی پیش از آن روان شاد استاد اقبال آشتیانی در انتساب این منظومه به عثمان مختاری غزنوی، شاعر سده‌های ۵ و ۶ هـ.ق، تردید کردند.^{۸۲} پس از تحقیق مفصل استاد همایی (کتاب مختاری نامه) و چاپ متن کامل تر شهریار نامه (به کوشش دکتر غلامحسین بیگدلی، تهران، پیک فرهنگ ۱۳۷۷) و دقت در سبک این متن، امروز دیگر هیچ تردیدی وجود ندارد که شهریار نامه سروده عثمان مختاری غزنوی نیست و به احتمال فراوان از آثار عصر صفوی یا بعد از آن است.^{۸۳} جالب این که در دو فصل پیشتر دکتر امیدسالار به درستی دو بار انتساب شهریار نامه به عثمان مختاری و اواخر عهد غزنوی را مردود دانسته‌اند (ر.ک: ج ۵، صص ۲۱۴ و ۲۸۷). برز و نامه نیز چنان که پژوهش دکتر نحوی مشخص کرده ربطی به عطایی رازی ندارد و دارای دو بخش کهن و نو است. بخش قدیمی تر سروده ناظمی به نام شمس‌الدین محمد کوسج (احتمالاً از سده هشتم) و بخش جدیدتر و طولانی‌تر، اثر سراینده‌ای به نام عطایی (ظاهر از قرن دهم) است.^{۸۴} بیژن نامه هم منظومه سستی از همان ناظم برز و نامه متأخر (عطایی) و احتمالاً از قرن دهم است.^{۸۵}

چند نکته هم از پیشگفتار سر و براستانان دوره پیش از اسلام طرح می‌شود: ۱. نوشته‌اند «نام جمشید به معنی «ماه در خشان» است و جمشید را به علت حسن صورت بدین صفت نامیده‌اند» (ج ۱، ص پنجاه و یک). معنای مذکور برای «جمشید» از نوشته ابن اثیر در الکامل گرفته شده^{۸۶} که عامیانه و نادرست است. جمشید از ایرانی باستان Yama-xšaita* و جزء دوم آن به معنای «نور و روشنایی» است و از این روی آن را «جم تابان و شکوهمند» معنا می‌کنند.^{۸۷} بخش نخست این نام (yama) هم در ایرانی باستان به معنی «جفت» و در سنسکریت به صورت yamâ به معنای «جفت و دوقلو» است^{۸۸} بر این اساس می‌توان معنای «همزاد/جفت روشنایی» را نیز برای آن در نظر گرفت.^{۸۹} در هر صورت جزء اول این نام به معنای «ماه» نیست.

۲. نوشته‌اند جمشید «به مدت ششصد سال بر آدمیان و پریان فرمان رانده» (ج ۱، ص پنجاه و یک). با این که در شماری از منابع به مدت ششصد، ششصد و شانزده و ششصد و نوزده سال پادشاهی جمشید اشاره شده، روایت بیشتر مآخذ^{۹۰} از جمله شاهنامه، هفتصد سال است^{۹۱} و بر این پایه پیشنهاد می‌شود در این جا نیز هفتصد سال ذکر شود.

۳. نوشته‌اند جمشید «آدمیان را بر حسب پیشه‌های آن‌ها به چهار طبقه آذربانان، ارتشتاران، دبیران و افزارمندان، بازرگانان و برزگران تقسیم کرد» (ج ۱، ص پنجاه و یک). برای این که نام و شمار چهار طبقه عصر جمشید درست و دقیق باشد پیشنهاد می‌شود به استاد شاهنامه (ر.ک: ۲۰/۲۲/۱-۳۲) آن‌ها را این گونه تقسیم بندی کنیم: ۱. آذربانان (دین مردان) ۲. تیشتریان

Idem, "Traditional History of Persia", *Encyclopaedia Iranica*, edited by Ehsan Yarshater, (New York: 2006), vol. 13, pp. 299- 307.

دربارهٔ ویژگی‌های تاریخ‌نگاری ایرانیان پیش از اسلام، همچین، ر.ک:

Shapur Shahbazi, A, "Historiography in pre Islamic Period", *Iranica*, (New York: 2004), vol. 12, pp. 325- 330.

۱۳. ر.ک: بویس، مری، تاریخ کیش زر تشت، ترجمهٔ همایون صنعتی زاده، ج ۲، (تهران: توس، ۱۳۷۶)، ج ۱، صص ۱۷-۲۵۲.

۱۴. مصاحب، غلامحسین (سرپرست)، دایرهٔ المعارف فارسی، ج ۴، (تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی وابسته به انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۷)، ج ۲، بخش ۲، صص ۳۳۵۳-۱۵. این نظریه در فصل «دین زردشتی در دورهٔ ساسانی»، نوشتهٔ فیلیپ کرینبروک، ج ۴، صص ۴۹ و ۴۹۱ نیز باز گفته شده است.

۱۶. دربارهٔ مکتوب بودن مآخذ فردوسی، برای نمونه، ر.ک: خالقی مطلق، جلال، «از شاهنامه تا خداینامه: جستاری دربارهٔ مآخذ مستقیم و غیر مستقیم شاهنامه»، نامهٔ ایران باستان، سال هفتم، شمارهٔ اول، پیاپی ۱۳ و ۱۴، (۱۳۸۶)، صص ۳-۲۲.

۱۷. در این باره، ر.ک: نحوی، اکبر، «نگاهی به روشهای ارجاع به منابع در شاهنامه»، نامهٔ فرهنگستان، دورهٔ هفتم، شمارهٔ چهارم، پیاپی ۲۸، (اسفند ۱۳۸۴)، صص ۳۲-۶۴.

۱۸. در این باره، برای نمونه، ر.ک: زرشناس، زهره، میراث ادبی رولای در ایران باستان، (تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۴)، صص ۹۱-۹۳؛

Shenkar, Michael, "The Epic of Farāmarz in the Panjikent Paintings", *Bulletin of the Asia Institute*, vol. 24, 2010, pp. 67- 86.

۱۹. برای دیدن نمونه‌هایی از نکات و اشارات مهم حماسی-اساطیری در یکی از طومارهای نقالی، ر.ک: طومار نقالی شاهنامه، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: سجّاد آیدنلو، (تهران: به نگار، ۱۳۹۱)، صص ۷۲-۱۰۱.

۲۰. ر.ک: مولایی، چنگیز، «هوشنگ»، فردوسی و شاهنامه سرایی، (تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۰)، صص ۳۱۴.

۲۱. برای نظریات مختلف دربارهٔ معنای این دو ابزار، ر.ک: اوستا گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، ج ۴، (تهران: مروارید، ۱۳۷۷)، ج ۲، صص ۹۱۵-۹۱۷؛ رضی، هاشم، دانشنامهٔ ایران باستان، (تهران: سخن، ۱۳۸۱)، ج ۳، صص ۱۴۶۴-۱۴۷۰.

۲۲. در این باره همچین، ر.ک: تفضلی، احمد، «سوورای جمشید و سوورای ضحاک»، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران، سال ۲۳، شمارهٔ ۴، (۱۳۵۵)، صص ۴۸-۵۰.

۲۳. برای این معانی، ر.ک: آبان، یشت، به کوشش دکتر چنگیز مولایی، (تهران: مرکز دایرهٔ المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۲)، صص ۱۹۱ و ۱۹۲؛ آقازاده، فرزین، ضحاک مارونش، (تهران: ققنوس، ۱۳۸۹)، صص ۵۷-۷۵؛ قلی زاده، خسرو، «ضحاک، مار گرسنان در اساطیر ایرانی»، پیک نور زبان و ادبیات فارسی، سال اول، شمارهٔ اول، (تابستان ۱۳۸۹)، صص ۸۴-۸۶؛

Schwartz, Martin, "Transformations of the Indo- Iranian Snake-man: Myth, Language, Ethnoarcheology and Iranian Identity", *Iranian Studies*, vol. 45, number 2, (march 2012), pp. 276- 277.

۲۴. برای بحث بیشتر و دیدن شماری از این منابع، ر.ک: آیدنلو، سجّاد، «بررسی سه بیت از داستان رستم و اسفندیار»، پژوهش‌های ادبی، سال پنجم، شمارهٔ ۱۸، (زمستان ۱۳۸۶)، صص ۱۵ و ۱۶.

۲۵. ر.ک: اکبری مفاخر، آرش، «کریمان کیست؟ (بر پایهٔ دست‌نویس هفت لشکر گورانی)»، جستارهای ادبی، سال چهل و چهارم، شمارهٔ سوم، پیاپی ۱۷۴، (پاییز ۱۳۹۰)، صص ۱۸-۲۳.

۲۶. در این باره، ر.ک: زرین قبانامه (منظومه‌ای پهلوانی و پیرو شاهنامه از عصر صفویه)، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: سجّاد آیدنلو، (تهران: سخن، ۱۳۹۳)، صص ۱۶۳-۱۶۵.

۲۷. منقول از افادات شفاهی آن استاد فقید، نیز، ر.ک: قلی زاده، خسرو، فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایهٔ متون پهلوی، ج ۲، (تهران: پارسه، ۱۳۸۸)، صص ۲۲۳.

۲۸. برای نمونه، ر.ک: امیدسالار، محمود، «ببریان»، جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی، (تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۱)، صص ۳۵ و ۳۶؛ دیویدسن، الگا، شاعر و پهلوان در شاهنامه، ترجمهٔ دکتر فرهاد عطایی، (تهران: نشر

(جنگجویان) ۳. بسودیان (کشاورزان) ۴. اهُتوخوشیان (صنعتگران)

۴. نوشته‌اند «کارنامهٔ اردشیر بابکان تنها اثر تاریخی آمیخته با افسانه به زبان پهلوی است... فردوسی این اثر را در شاهنامه به نظم کشیده است. نه تنها ساختار داستان بلکه بخش‌های کوچک و حتی جمله‌ها نیز در هر دو اثر یکسان است. فردوسی نکته‌های مربوط به دین زردشت را حذف کرده است» (ج ۱، صص پنجاه و نه).^{۹۲} باید یادآور شد که متن پهلوی کارنامهٔ اردشیر بابکان، منبع مستقیم فردوسی نبوده است بلکه مدوّنان متن گسترش یافتهٔ خدای نامهٔ پهلوی این داستان را در آن آورده بودند و از آن جا وارد شاهنامهٔ ابومنصور شده بود و مأخذ فردوسی، گزارش فارسی آن در کتاب اخیر (شاهنامهٔ ابومنصور) بوده است.^{۹۳}

* دانشیار دانشگاه پیام نور ارمیه

۱. برای آشنایی با این مجموعه، ر.ک: خطیبی، ابوالفضل، «تاریخ کمبریج»، فرهنگ آثار ایرانی-اسلامی، به سرپرستی احمد سمیعی گیلانی، (تهران: سروش، ۱۳۸۷)، ج ۲، صص ۱۰۴؛ رازپوش، شهناز، یعقوب آژند و افسانه منفرد، «تاریخ ایران کمبریج»، دانشنامهٔ جهان اسلام، (تهران: بنیاد دایرهٔ المعارف اسلامی، ۱۳۸۰)، ج ۶، صص ۱۹۹-۲۰۲.

۲. مایهٔ شادمانی و سرفرازی است که بیشتر مولفان فصول تاریخ جامع ایران از محققان ایرانی هستند ولی این پرسش برای نگارنده بی پاسخ مانده که چرا در گروه مشاوران و نویسندگان این مجموعه از مرحوم دکتر علی رضا شاپور شهبازی (۱۳۲۱-۲۴ تیر ۱۳۸۵ هـ.ش) که در چهار سال آغازین کار طرح‌ریزی و تدوین تاریخ جامع ایران در قید حیات بودند، استفاده نشده است؟ آیا خود آن زنده‌یاد به دلیل بیماری پیشنهاد همکاری را نپذیرفته بودند؟ آنگاه می‌دانند که ایشان در حوزهٔ تاریخ و فرهنگ ایران باستان به ویژه دورهٔ هخامنشی و ساسانی از متخصصان طراز اول - و در بعضی زمینه‌ها، بی‌همتای - جهانی بودند.

۳. ر.ک: تاریخ جامع ایران، ج ۱، صص سی و سه.

۴. برای نمونه دکتر فتح الله محتبایی که خود از مشاوران این مجموعه هستند، ر.ک: مهر نامه، سال ششم، شمارهٔ ۴۲، (تیر ۹۴)، صص ۴۰.

۵. برای ملاحظهٔ این نقد، ر.ک: زرین کوب، عبدالحسین، «ملاحظات انتقادی در باب تاریخ ایران کمبریج، مجلد پنجم» نه شرقی، نه غربی، انسانی، چ متعدد، (تهران: امیر کبیر)، صص ۴۰۳-۴۵۴.

۶. به ترتیب، ر.ک: فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه (نسخه برگردان از روی نسخهٔ کتابت اواخر سدهٔ هفتم و اوایل سدهٔ هشتم هجری قمری، کتابخانهٔ شرقی وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت، شمارهٔ NC. ۴۳)، به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار و نادر مطلبی کاشانی، (تهران: طلائی، ۱۳۸۹)، صص ۶۱۷؛ همو، شاهنامه، تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق، دفتر ششم با همکاری دکتر محمود امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی، (تهران: مرکز دایرهٔ المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶)، ۱۳۳/۶/زیرنویس ۱.

۷. همهٔ ارجاعات شاهنامه (شمارهٔ جلد/صفحه/بیت) در این مقاله به ویرایش دوم تصحیح دکتر خالقی مطلق با این مشخصات است: شاهنامهٔ فردوسی، ویرایش جلال خالقی مطلق، (تهران: سخن، ۱۳۹۳). البته در صورت استفاده از چاپی دیگر نام و مشخصات آن آورده می‌شود.

۸. ر.ک: همان، ۵۱۱/۸۲/۲-۵۱۶.

۹. شبانگاه انبران خرداد ماه اسوی آسیارفت نزدیک شاه (۶۴۸/۱۱۰۷/۲) و نیز، ر.ک: ماهیار نوابی، یحیی، «روز مرگ یزدگرد شهریار و درازای پادشاهی او»، شاهنامه شناسی، (تهران: بنیاد شاهنامه، ۱۳۵۷)، صص ۳۸-۴۳.

۱۰. در این باره، ر.ک: شاپور شهبازی، علی رضا، تاریخ سلسلانیان، (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹)، صص ۶۷۷ و ۶۷۸.

۱۱. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: آیدنلو، سجّاد، «روز و ماه تاج گذاری چند شهریار ساسانی در شاهنامه»، مجلهٔ مطالعات ایرانی، سال هشتم، شمارهٔ ۱۵، (بهار ۱۳۸۸)، صص ۴-۹.

۱۲. ر.ک: یار شاطر، احسان، «تاریخ ملی ایران»، تاریخ ایران (پژوهش دانشگاه کمبریج)، گردآورنده: احسان یار شاطر، ترجمهٔ حسن انوشه، ج ۳، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۱)، ج ۱/۳، صص ۴۷۱-۵۸۷ و نیز، ر.ک:

تاریخ ایران، ۱۳۷۸، ۱۴۲؛ مهر و ناهید، سال یکم، شماره نخست، (زمستان ۱۳۸۴)؛
 Russel, James, "The Shah-Name in Armenian Oral Epic", p.2,
 ۲۹. برای دلایل افزوده بودن آن‌ها، ر.ک: خالقی مطلق، جلال، «معرفی قطعات الحاقی
 شاهنامه»، کلی رنج‌های کهن، به کوشش علی دهباشی، (تهران: مرکز، ۱۳۷۲)،
 صص ۱۴۶-۱۵۳؛ همو، یادداشت‌های شاهنامه، ج ۲. (تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ
 اسلامی، ۱۳۹۱)، بخش یکم، ص ۵۰۰.
 ۳۰. ر.ک: کریمان، حسین، پژوهشی در شاهنامه، به کوشش علی میرانصاری، (تهران:
 سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۵)، صص ۲۴۱ و ۲۴۲.
 ۳۱. برای این روایات، ر.ک: انجوی، سید ابوالقاسم، فردوسی نامه، ج ۳، (تهران:
 علمی، ۱۳۶۹)، ج ۲، صص ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲؛ داستان رستم و سهراب (روایت
 نقالان)، روایت مرشد عباس زریری اصفهانی، به کوشش دکتر جلیل دوستخواه،
 (تهران: توس، ۱۳۶۹)، ص ۳۵۳؛ طومار شاهنامه فردوسی، به کوشش مصطفی سعیدی -
 حاج احمد هاشمی، (تهران: خوش‌نگار، ۱۳۸۱)، ج ۱، ص ۵۲۷ و نیز، ر.ک: خطیبی،
 ابوالفضل، «منشأ ضرب المثل نوشار و بعد از مرگ سهراب»، فرهنگ نویسی، شماره ۳،
 (بهمین ۱۳۸۹)، صص ۲۵۲-۲۵۵.
 ۳۲. ر.ک: رضایی باغبیدی، حسن، «گشتاسپ»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به
 سرپرستی اسماعیل سعادت، (تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳)، ج ۵،
 ص ۱۰۵؛
 Shapur Shahbazi, A, "Goštāsp", *Iranica*, (New York: 2003), vol. 11, p. 171.
 ۳۳. درباره آسیب پهلوان پس از نبرد با زدها، ر.ک: سرکاراتی، بهمین، «بازشناسی بقایای
 افسانه گرشاسب در منظومه‌های حماسی ایران»، سایه‌های شکار شده، (تهران: قطره،
 ۱۳۷۸)، ص ۲۶۸.
 ۳۴. برای این فرضیه، ر.ک: مینوی، مجتبی، فردوسی و شعر او، ج ۳ (اول برای ناشر)،
 (تهران: توس، ۱۳۷۲)، ص ۸۰.
 ۳۵. برای این فرضیه، ر.ک: امیدسالار، محمود، «راز روین تنی اسفندیار»، جستارهای
 شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی، همان، صص ۳-۳۰.
 ۳۶. برای این روایت‌ها، ر.ک: مجمل‌التواریخ و القصص، تصحیح ملک‌الشعرا بهار، (تهران:
 دنیای کتاب، ۱۳۸۳)، ص ۳۸؛ فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه همراه با حاشیه نظامی، با
 مقدمه دکتر فتح‌الله مجتبیایی، (تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹)،
 صص ۵۶۸ و ۵۶۹؛ همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ (تاریخ ایران و اسلام)،
 تصحیح و تحشیه محمد روشن، (تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۹۲)، ج ۱،
 ص ۵۴۱؛ کیخسرو دارا، کیکاووس، مولودز نشن، به اهتمام دکتر رحیم رضازاده ملک،
 ضمیمه شماره ۱ نامه انجمن، سال پنجم، شماره سوم، پیاپی ۱۹، (پاییز ۱۳۸۴)، ص ۶۷؛
 انجوی، سید ابوالقاسم، فردوسی نامه، همان، ج ۱، صص ۲۰۵ و ۲۰۶؛ ج ۲، ص ۷؛ طومار
 نقالی شاهنامه، همان، صص ۸۳۸ و ۸۳۹؛ رامپوری، غیاث‌الدین محمد، غیاث اللغات، به
 کوشش منصور ثروت، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۴۲.
 ۳۷. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: آیدنلو، سجاد، «روایتی دیگر از روین تنی اسفندیار در
 شاهنامه»، هستی، دوره ۲، شماره ۴، (زمستان ۱۳۷۹)، صص ۹۵-۱۰۴؛ همو، دفتر
 خسروان، (تهران: سخن، ۱۳۹۰)، صص ۸۹۸ و ۸۹۹.
 ۳۸. ر.ک: سرکاراتی، بهمین، «بنیان اساطیری حماسه ملی ایران»، سایه‌های شکار شده،
 همان، صص ۷۴-۹۴؛ درباره این موضوع همچنین، ر.ک:
 Skjærvø, Prods Oktar, "The Kayanids in Western Historiography", in: www.
 Iranica. Com
 ۳۹. کریستن سن، آرتور، مزدآوستی در ایران قدیم، ترجمه ذبیح‌الله صفا، ج ۴، (تهران:
 هیرمند، ۱۳۷۶)، صص ۱۰۹ و ۱۱۰.
 ۴۰. برای دیدن برخی نمونه‌ها، ر.ک:
 Shapur Shahbazi, A, "Iraj", *Iranica*, (New York: 2006), vol. 13, p. 202.
 ۴۱. از جمله، ر.ک: امیدسالار، محمود، «خدای نامه»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به
 سرپرستی اسماعیل سعادت، (تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۸)، ج ۳،
 صص ۱۹-۲۴؛ خالقی مطلق، جلال، «از شاهنامه تا خداینامه»، نامه ایران باستان، همان،

صص ۳۴-۶۳؛ فیروزبخش، پژمان، «خدای نامه»، دانشنامه جهان اسلام، (تهران: بنیاد
 دایره المعارف اسلامی، ۱۳۹۰)، ج ۱۵، صص ۲۳۶-۲۴۱.
 ۴۲. در این باره، ر.ک: آموزگار، ژاله، «تاریخ واقعی و تاریخ روایی»، یادگار نامه استاد
 عبدالحسین زرین کوب، به کوشش علی دهباشی، (تهران: انجمن آثار و مفاخر
 فرهنگی، ۱۳۷۶)، صص ۱۸۹ و ۱۹۰؛ دریایی، تورج، «تاریخ ملی یا تاریخ کیانی؟ سرشت
 تاریخ نگاری زردشتی در دوره ساسانی»، تاریخ و فرهنگ ساسانی، ترجمه مهرداد قدرت
 دیزجی، ج ۳، (تهران: ققنوس، ۱۳۸۷)، صص ۶۳-۷۹.
 ۴۳. ر.ک: امیدسالار، محمود، «خدای نامه»، همان؛ «علامه قزوینی، شاهنامه و اشاعه
 داستان‌های حماسی در میان اعراب جاهلی»، گلستان، سال سوم، شماره ۳ و ۴، (پاییز
 و زمستان ۱۳۷۸)، صص ۹۵-۱۲۲؛ «عجایب الدنیا و ابوالموید بلخی»، ایران شناسی،
 سال ۱۶، شماره ۲، (تابستان ۱۳۸۳)، صص ۲۶۹-۲۷۵؛ «نکته‌ای در شاهنامه شناسی
 و تصحیح متن تاریخ سیستان»، ایران شناسی، سال ۱۰، شماره ۱، (بهار ۱۳۷۷)،
 صص ۱۲۱-۱۲۳؛ «تعالی نیشابوری یا تعالی مرغنی؟»، نامه بهارستان، سال هشتم
 و نهم، دفتر ۱۳ و ۱۴، (۱۳۸۶-۱۳۸۷)، صص ۱۳۱-۱۴۴؛ «عبارتی از مقدمه شاهنامه
 ابومنصوری»، سی و دو مقاله در نقد و تصحیح متون ادبی، (تهران: بنیاد موقوفات دکتر
 محمود افشار، ۱۳۸۹)، صص ۵۳-۶۰؛ «تشیح، میخوارگی و خودنکوهی فردوسی»،
 فصلنامه دریاچه، شماره ۲۳ و ۲۴، (پاییز و زمستان ۱۳۸۹)، صص ۵-۱۰؛ «شاهنامه
 فردوسی و هویت فرهنگی محمود غزنوی»، ایران شناسی، سال ۱۱، شماره ۳،
 (پاییز ۱۳۷۸)، صص ۶۱-۶۳؛ «تسلسل روایات و وحدت ادبی شاهنامه»، سایه سرو
 سبھی (یادنامه دکتر منوچهر مرتضوی)، به خواستاری و اشراف: دکتر سید محمد تقی
 علوی، به اهتمام: محمد طاهری خسروشاهی، (تبریز: ستوده، ۱۳۹۱)، صص ۳۳۷-۳۶۸؛
 «رستم و سهراب و زیربنای منطقی حکایت در شاهنامه»، ایران شناسی، سال ۲، شماره
 ۲، (تابستان ۱۳۶۹)، صص ۳۴۲-۳۶۹.
 ۴۴. ر.ک: فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق با همکاری
 دکتر محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی، همان، ۱۳۸۶/۱۳۸۷ و ۷۱.
 ۴۵. مینوی، مجتبی، فردوسی و شعر او، همان، صص ۱۳۵ و ۱۳۶.
 ۴۶. ر.ک: آیدنلو، سجاد، «نخستین سند ادبی ارتباط آذربایجان و شاهنامه»، ایران شناسی،
 سال ۱۷، شماره ۱، (بهار ۱۳۸۴)، صص ۷۶-۹۵ (باز چاپ در: نارسیده تریج، اصفهان:
 نقش مانا، ۱۳۸۶)، صص ۱۲۹-۱۵۲).
 ۴۷. قطران تبریزی، دیوان (از روی نسخه مرحوم محمد نجوانی)، (تهران: دنیای
 کتاب، ۱۳۶۲)، ص ۲۸۵.
 ۴۸. ر.ک: شمس، اسماعیل، «شادایان»، تاریخ جامع ایران، ج ۸، ص ۳۲۷.
 ۴۹. ر.ک: معین، محمد، مژدیسنا و ادب پارسی، ج ۲، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۴)،
 ج ۲، صص ۵۵ و ۵۶.
 ۵۰. سعد سلمان، مسعود، دیوان، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمد مهیار، (تهران:
 پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰)، ص ۹ و ۷.
 ۵۱. امیدسالار، محمود، «مسعود سعد سلمان و شاهنامه فردوسی»، جستارهای شاهنامه
 شناسی و مباحث ادبی، همان، صص ۲۱۸ و ۲۱۹.
 ۵۲. ر.ک: همو، «ادبیات حماسی ایران در عهد غزنویان»، تاریخ جامع ایران، ج ۱۵،
 صص ۲۷۸ و ۲۷۹.
 ۵۳. به شاهنامه همی خوانده‌ام که رستم زال آگهی بشد ز ره هفت خان به مازندر (دیوان،
 به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، ج ۲، (تهران: کتابخانه سنایی، ۱۳۶۳)، ص ۳۳۷).
 ۵۴. از آن که جایگه حج هندوان بودی / بهار گنگ بکند و بهار تانیسر (همان، ص ۱۳۷)
 ۵۵. در این باره، ر.ک: فروزانی، سید ابوالقاسم، غزنویان (از پیدایش تا فروپاشی)، ج ۲،
 (تهران: سمت، ۱۳۸۶)، صص ۱۱۷ و ۱۱۸.
 ۵۶. ر.ک: دقیقی طوسی، دیوان، به اهتمام دکتر محمد جواد شریعت، ج ۲، (تهران:
 اساطیر، ۱۳۷۳)، صص ۹۵-۱۱۸.
 ۵۷. ر.ک: هانزن، کورت هاینریش، شاهنامه فردوسی، ساختار و قالب، ترجمه کیکاووس
 جهانداری، (تهران: فرزاد روز، ۱۳۷۴)، ص ۴؛ امیدسالار، محمود، «سه کتاب درباره
 فردوسی و شاهنامه»، جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی، همان، ص ۱۳۹؛ همو،

- هفت خان رستم، بیژن و منیژه و نکاتی درباره منابع و شعر فردوسی»، همان جا، ص ۹۸؛ خطیبی، ابوالفضل، «یکی نامه بود از گه باستان (جستاری در شناخت منبع شاهنامه فردوسی)»، نامه فر هنگستان، دوره پنجم، شماره سوم، پیاپی ۱۹، (اردیبهشت ۱۳۸۱)، صص ۵۵ و ۷۳؛ فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، پیرایش جلال خالقی مطلق، همان، ج ۱، ص سی و نه پیشگفتار.
۵۸. برای نمونه، ر. ک: تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، (تهران: سخن، ۱۳۷۶)، ص ۲۷۴؛ ریاحی، محمدمبین، فردوسی، (تهران: طرح نو، ۱۳۷۵)، صص ۸۳-۸۵؛ شاپور شهبازی، علی رضا، زندگی نامه تحلیلی فردوسی، ترجمه هایده مشایخ، (تهران: هرمس، ۱۳۹۰)، صص ۸۷-۹۰؛ صفا، ذبیح الله، حماسه سرایی در ایران، ج ۴، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۳)، صص ۲۰۴-۲۰۶؛ متینی، جلال، «درباره مسأله منابع فردوسی»، ایران شناسی، سال ۱۰، شماره ۲، (تابستان ۱۳۷۷)، ص ۴۱۴؛ نولدکه، تئودور، «گفتاری در پژوهش شاهنامه»، ترجمه دکتر جلال خالقی مطلق، فردوسی و شاهنامه، به کوشش علی دهباشی، (تهران: مدبر، ۱۳۷۰)، ص ۵۷.
۵۹. ر. ک: آیدنلو، سجاد، «تأملاتی درباره منابع و شیوه کار فردوسی»، ناز سیده ترنج، همان، صص ۲۳-۲۸.
۶۰. برای آگاهی بیشتر درباره الحاقی بودن این دوبیت، ر. ک: ترکی، محمد رضا، پر سه در عرصه کلمات، (تهران: سخن، ۱۳۸۷)، صص ۱۷-۲۰؛ خالقی مطلق، جلال، یادداشت های شاهنامه، همان، بخش چهارم، ص ۲۸۴؛ خطیبی، ابوالفضل، «بیت های عرب ستیزانه در شاهنامه»، درباره شاهنامه، (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۵)، صص ۱۰۰-۱۰۲.
۶۱. امیدسالار، محمود، «درباره ز شیر شتر خوردن و سوسمار»، سی و دو مقاله در نقد و تصحیح متون، همان، ص ۱۷۸.
۶۲. البنداری، قوام الدین، الشاهنامه، تصحیح دکتر عبدالوهاب عزام، ج ۲، (کویت: دار سعاد الصباح، ۱۴۱۳ ه. ق.)، ج ۲، ص ۲۷۶.
۶۳. همان، ج ۱، ص ۲۶۹.
۶۴. درباره شاهنامه مبنای کار بُنداری، ر. ک: خالقی مطلق، جلال، «اهمیت و خطر مآخذ جنسی در تصحیح شاهنامه»، سخن های دیرینه، به کوشش علی دهباشی، (تهران: افکار، ۱۳۸۱)، صص ۳۰ و ۳۲؛ باحقی، محمدجعفر، «شاهنامه بنداری»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، (تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۱)، ج ۴، ص ۱۲۷.
۶۵. برای نمونه، ر. ک: بهفر، مهری (تصحیح و شرح)، شاهنامه، (تهران: نشر نو، ۱۳۹۱)، ج ۱، ص ۲۸؛ فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه (ویرایش نهایی چاپ مسکو)، به اهتمام گروهی از محققان روسی، زیر نظر مهدی قریب، (تهران: سروش با همکاری دانشگاه خاورشناسی مسکو، ۱۳۹۱)، ۱/۹/۱۰۵.
۶۶. برای نقد فرائد «راز اوست» همچنین، ر. ک: مجتبیایی، فتح الله، «چند نکته دیگر درباره ابیاتی از شاهنامه»، آینده، سال نهم، شماره ۸ و ۹، (آبان و آذر ۱۳۶۲)، صص ۶ و ۷.
۶۷. بپرسیدم از هر کسی بی شمار/ بترسیدم از گردش روزگار
مگر خود درنگم نباشد بسی/ ببايد سپردن به دیگر کسی
و دیگر که گنجم وفادار نیست/ همین رنج را کس خریدار نیست (۱۳۷/۱-۱۳۹)
۶۸. چنین سال بگذاشتم شصت و پنج/ به درویشی و زندگانی به رنج
... بدان که که بد سال پنجاه و هشت/ نوان تر شدم چون جوانی گذشت
... فریدون بیدار دل زنده شد/ زمان و زمین پیش او بنده شد
... بیبوسستم این نامه بر نام او/ همه بهتری بباد فرجام او (۷۹۳/۱-۴۳، ۴۶ و ۵۰)
۶۹. ر. ک: ریاحی، محمدمبین، سر چشمه های فردوسی شناسی، (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲)، صص ۳۷-۳۹؛ همو، فردوسی، همان، صص ۱۲-۱۲۲.
۷۰. ر. ک: دبیرسیاقی، سید محمد، زندگی نامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه، (تهران: قطره، ۱۳۸۳)، ص ۱۳۵؛ ریاحی، محمدمبین، سر چشمه های فردوسی شناسی، همان، صص ۲۸۱، ۳۲۵ و ۴۳۰؛ نیز، ر. ک: خادم، علی، «فردوسی و ایاز»، نمیرم از این پس که من زنده ام، به کوشش دکتر غلامرضا ستوده، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۴)، صص ۷۷۵-۷۸۵.
۷۱. ر. ک: تقی زاده، سید حسن، «شاهنامه و فردوسی»، هزاره فردوسی، (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲)، ص ۱۱۲.
۷۲. ر. ک: دبیرسیاقی، سید محمد، همان، صص ۳۳۶-۳۴۶.
۷۳. سر آوردم این رزم کاموس نیز/ دراز است و نگشاد از او یک پیشیز
گر از داستان یک سخن کم بدی/ روان مرا جای ماتم بدی (۱/۶۳۰-۲۸۸۲)
۷۴. مثلاً، ر. ک: صفا، ذبیح الله، حماسه سرایی در ایران، همان، صص ۱۹۲ و ۲۰۳.
۷۵. ر. ک: قزوینی، محمد، «مقدمه قدیم شاهنامه»، هزاره فردوسی، همان، ص ۱۶۵.
۷۶. بدافسون همان سنگ بر جای خویش/ ایست و نجمید آن سنگ بیش (۱/۲۹۳/۴)
۷۷. برای ملاحظه برخی موارد، ر. ک: آیدنلو، سجاد، «تأملاتی درباره منبع و شیوه کار فردوسی»، ناز سیده ترنج، همان، صص ۴۵ و ۴۶.
۷۸. برای نمونه ای از مباحث درباره حدود امانت داری فردوسی و تصرفات احتمالی او در مآخذ، ر. ک: حمیدیان، سعید، در آمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، (تهران: مرکز، ۱۳۷۲)، صص ۱۱۱-۱۳۹؛ زریاب خوبی، عباس، «افسانه فتح الحضر در منابع عربی و شاهنامه»، شاهنامه شناسی، (تهران: بنیاد شاهنامه، ۱۳۵۷)، ص ۹۸؛ نولدکه، تئودور، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، ج ۴، (تهران: سپهر و جامی، ۱۳۶۹)، ص ۱۲۶.
۷۹. خالقی مطلق، جلال، «فردوسی»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، همان، ج ۴، ص ۸۱۸.
۸۰. برای دیدن شماری از این تحلیلها، ر. ک: آیدنلو، سجاد، دفتر خسروان، همان، صص ۷۶۹ و ۷۷۰.
۸۱. در این باره، ر. ک: خالقی مطلق، جلال، «دقیقی»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، همان، ج ۳، ص ۲۰۶.
۸۲. ر. ک: همایی، جلال الدین، مختاری نامه، (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱)، صص ۳۶۷-۳۹۹؛ امیدسالار، محمود، «شهریار نامه»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، همان، ج ۴، ص ۳۳۶.
۸۳. ر. ک: آیدنلو، سجاد، متون منظوم پهلوانی، (تهران: سمت، ۱۳۸۸)، صص ۳۱-۳۳؛ De Blois, François, "Epics", Iranica, (New York: 1996), vol. 8, p. 476.
۸۴. ر. ک: نحوی، اکبر، «ناگفته هایی درباره برزنامه»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال سی و چهارم، شماره اول و دوم، پیاپی ۱۳۲ و ۱۳۳، (بهار و تابستان ۱۳۸۰)، صص ۳۷۴-۳۸۲؛ کوسج، شمس الدین محمد، برزنامه (بخش کهن)، تصحیح دکتر اکبر نحوی، (تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۷)، صص بیست و هشت و سی و دو-سی و نه.
۸۵. ر. ک: کوسج، شمس الدین محمد، همان، صص بیست و هشت؛ غفوری، رضا، «بیژن در روایت های حماسی ایران و نکته هایی درباره منظومه بیژن نامه»، شعر پژوهی (بوستان ادب)، سال ششم، شماره سوم، پیاپی ۲۱، (پاییز ۱۳۹۳)، صص ۱۴۴-۱۴۸.
۸۶. ر. ک: ابن اثیر، عزالدین، تاریخ کامل، برگردان دکتر سید حسین روحانی، ج ۳، (تهران: اساطیر، ۱۳۸۳)، ج ۱، ص ۶۷.
۸۷. ر. ک: حسن دوست، محمد، فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی، (تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳)، ج ۳، ص ۱۹۹۳ و ۴، صص ۲۹۵ و ۲۹۵.
۸۸. همان جا.
۸۹. برای اشتقاق و معنای «جمشید» همچنین، ر. ک: بهرامی، عسکر، «جمشید»، دایره المعارف بزرگ اسلامی، (تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹)، ج ۱۸، ص ۴۴۵.
۹۰. برای روایات منابع گوناگون درباره مدت شهریاری جمشید، ر. ک: صدیقیان، مهین دخت، فرهنگ حماسی-اساطیری ایران، (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵)، ج ۱، صص ۱۰۴ و ۱۰۵.
۹۱. گذشته بر او سالیان هفتصد/ پدید آید او رید همه نیک و بد (۱/۲۸/۱۹۰)
۹۲. این مطلب در جای دیگر نیز تکرار شده است، ر. ک: جعفری دهقی، محمود، «تاریخ نگاری و جغرافیا در ایران باستان»، تاریخ جامع ایران، ج ۵، صص ۷۱۵ و ۷۱۶.
۹۳. در این باره، ر. ک: خالقی مطلق، جلال، «از شاهنامه تا خداینامه»، نامه ایران باستان، همان، صص ۳۹ و ۴۰؛ همو، یادداشت های شاهنامه، همان، بخش سوم، ص ۱۷۹؛ صفا، ذبیح الله، حماسه سرایی در ایران، همان، صص ۱۳۵ و ۱۳۶.